

۵۴- وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَدْخِلِيْهِ لِئَنْفُسِيْ فَلَمَّا كَلَّمَتْهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِيْنٌ اَمِيْنٌ. مَلِكُكْ مِصْرَ كَفَتْ: يوسف را به من آرید تا خاصه خویش گیرم، چون او را آوردند و با او به سخن پرداخت گفت: تو امروز نزد ما پایگاه استوار و جایگاه ایمن و پسندیده داری!

۵۵- قَالَ اجْعَلْنِيْ عَلٰى اَخْرَاجِ الْاَرْضِ اِنِّيْ حَافِیْطٌ عَلَیْمٌ. يوسف گفت: مرا بر خزانه زمین مصر برگمار که من آنرا نگاهدارنده دانایم.

جزو سیزدهم:

۵۶- وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِی الْاَرْضِ يَتَّبِعُوْا مِنْهَا حَيْثُ شَاءَ نُصِیْبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَّشَاءُ وَلَا نُضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ. هم چنین یوسف را با برجای ساختیم و در آن زمین جایگاه دادیم تا هر جا که بخواهد جای گیرد، ما رحمت خود را بر کس بخواهیم میرسانیم و مزد و پاداش کسی را بی هوده تباہ نکنیم.

۵۷- وَلَا جُرْاَ الْاٰخِرَةَ خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ. و به راستی که مزد آن جهان بهتر است برای کسانی که ایمان آوردند و از بد پرهیزیدند.

تفسیر ادبی و عرفانی

۵۳- وَمَا اُبْرِئُ نَفْسِيْ. آیه. یوسف وقتی گفت: من در پنهانی خواجہ ام خیانت به او نکردم، توفیق و عصمت از حق دید و باز چون گفت: من خود را از گناه تبرئه نمی کنم، تقصیر در خدمت خود دید. آن یکی بیان شکر توفیق، و این یکی بیان عذر تقصیر است. و بنده باید که پیوسته میان شکر و عذر گردان باشد، هر گاه که با حق نگرد نعمت بیند بنزد و در شکر بیفزاید، و چون با خود نگرد گناه بیند بسوزد و به عذر پیش آید. به سبب آن شکر مستحق زیادت گردد، و به علت این عذر مستوجب مغفرت شود.

پیر طریقت از اینجا گفت: خدایا، من گاهی به خود نگرم، گویم از من زارتر کیست؟ گاهی بتو نگرم، گویم از من بزرگوارتر کیست؟

گویم که من از هر چه در عالم، بترم
از عرش همی به خویشتن در نگرم

گاهی که به طینت خود افتد نظرم
چون از صفت خویشتن اندر گذرم

عارفی بزرگوار را دیدند از مردم عزلت گرفته و در گوشه مسجد تنها نشسته و ذکر حق را مونس خود کرده، خلوقی که جوان مردان در بساط انبساط خیمه (و هو معکم) با حق بوده، به دست آورده دوستی فرار سید او را تنها بدید، به دیدار وی تبرک گرفت و پیش او بنشست. عارف پرسید ای برادر چه تورا بر آن داشت که درین خلوت ما زحمت آوردی؟ بسیار فارغی که به ما می پردازی! درویش دوست گفت: معذوم بدان که من ندانستم و از وقت و وجد تویی خیر بودم، اکنون از وقت خویش ما را خبری بازده و از روش خویش نکته ای بر گوی تا از صحبت تویی بهره نباشم. عارف گفت: آنچه تورا سزااست بگویم، بدانکه عارف را از گزاردن شکر نعمت بخش و از عذر خواستن لغزش خویش، با دیگری پرداخت نیست، و در دل وی نیز چیزی را جای نیست، گاهی بخود نگرم عذر گناه خواهم، گاهی بدو نگرم شکر نعمت گزارم. آن گاه روسوی آسمان کرد گفت:

خدایا، که آن طاقت دارد که به خود شکر نعمت تو کند؟ و آن کیست که به سزاواری تو تورا خدمت کند؟
خداوند! مغبون کسی که بهره او از دوستی تو گرفتار است! او را که در این راه، جان و دل بکار است با وصل تو او را

چه کار است؟ خدایا، ما را از نعمت تو همین بس که هرگز در مهر تو شکبیا نبودیم و به جان و دل خاکِ سرکوی تو می‌بوئیم و به دست امید، حلقه در دوستی تو می‌کوبیم، و هر جا که در جهان گمشده‌ایست، قصه خود با او باز گوئیم آنگاه روی به دوست درویش کرد و گفت: بجایت را پنهان دار، زبانت را نگاه دار، و از خداوند آمرزش گناها منت خواه.

... إِنَّ النَّفْسَ لَا مَنَارَةَ بِنِاسِئِهِ آیه. بدان که نفس را چهار رتبه است: اول نفس امّاره، دوم مکّاره، سوم سحرّاره، چهارم مطمئنّه. نفس امّاره آن است که در بوتّه ریاضت نگذاشته، پوست هستی از او به دباغی باز نیفتاده و با خلق خدا به خصومت برخاسته و هنوز بر صفت سبعیت بمانده، پیوسته در پوستین خلق افتاده، همه چیز برای خود خواهد، همیشه قدم بر مراد خود نهد، در عالم انسانیت می‌چرد و از چشمه هوا آب می‌خورد، جز خوردن و خفتن و کام راندن چیزی دیگر نداند، آدمی رنگ است به صورت اما شیطان است به صفت میان خدا و بنده حجاب عظیم است، و قاطع دین است، معدن فسقها و مرکز شرّها است. این است که خداوند در باره دارندگان این نفس می‌فرماید: بگذار ایشا ترا بخورند و تمتع برند و آرزوها با آنان بازی کند و مشغول دارد، پس از آن خواهند نتیجه آنرا دانست و دید و اگر کسی بتواند از او برهد و خلاص باشد، به مخالفت او تواند رسد، که خداوند در قرآن مجید فرمود: هر کس از مقام عظمت و قهر خداوند ترسد و نفس را از هوی و هوس باز دارد بهشت بجایگاه او است. و این همان جهاد با نفس است که پیغمبر فرمود: ما از جهاد کوچکتر (مقصود جنگ بدر است) برگشتیم بسوی جهاد بزرگتر یعنی جهاد با نفس امّاره.

و جهاد با نفس امّاره به این است که حرص و شهوت و کینه و کبر و عداوت و خشم را پرورش ندهی و آنها را زیر دست خود داری، و هر یک از آنها سر بردار دبا سنگ کوشش و مجاهدت آنرا از خود باز میداری چنانکه یکی از عارفان گوید:

نارِ نفست بر سرِ گنجِ دلت ساکن شده
ور کسی بیمار جان است از نهیب هزل چرخ
سنگ جهد از عهد دل بر تارک آن مارزن
شر بتی از جام جد بر جان آن بیمارزن

اما نفس مکّاره فرور از نفس امّاره است، و توانائی ایستادگی در برابر اراده مرد ندارد، و پیوسته در کین است که کی دست یابد و با مکر و تلبیس می‌خواهد مرید را از مقام جمعیت بپنکند و او را پراکنده خاطر و سرگردان کند، باشد که به مقصود برسد یا ترسد.

شیخ جنید گوید: هزار مرید با ما قدم در این راه نهادند همه فرو شدند و من بر سر آمدم و مریدان را در راه ارادت، باید پیرو پیر باشند که پیران منزلهای این راه را شناخته‌اند و کین گاه نفس مکّاره بر ایشان پوشیده تماند و مریدان را به آتش سوزان قدم آنها است دلالت می‌کنند. و بزرگان دین گفته‌اند: تا مرد صاحب تمکین نشود از نفس مکّاره ایمن نشود.

اما نفس سحرّاره^(۱) گیر داهل حقیقت گردد و چون او را به طاعات و ریاضات استوار بیند گوید: به نفس خود رحم کن، که نفس تو بر تو حقیقی دارد و چون مرد اهل فکر و تحقیق نباشد، او را از مقام حقیقت به مقام شریعت آورد و رخصت در پیش وی نهد و هر جا رخصت آمد، آرامش نفس پدید آید و از آنجا نفس قوت گیرد و به اول قدم باز گردد و نفس امّاره به باز دید او آید.

یکی از عارفان گوید: چهل سال با نفس در منازعت و کشمکش بودم که از من نان و ماست می‌خواست، روزی مرا بر وی رحمت آمد، درمی حلال به دست آوردم و به بازار میرفتم تا نان و ماست بخرم، در خرابه ای شدم، پیری را دیدم

(۱) نفس مکّاره و سحرّاره را بی‌توان دوصفت یا دو حالت نفس امّاره که نفس شیطانی است دانست که قسم

در آن گرما بر زمین افتاده و زنبوران از هوا در او می پریدند و از گوشت تن او برمی گرفتند، مرا بر او رحمت آمد، گفتم ای مسکین مرد، سر برداشت و مرا به نام خواند و گفت: در من چه مسکینی می بینی؟ تاج اسلام بر سر من است و گوهر معرفت در دلم، مسکین تویی که با چهل سال ریاضت، شهوت نان و ماست از نفس خود نتوانی باز گرفت!

خلاصه آنکه نفس سحراره، مرد را به گناه نمی دارد بلکه به طاعت دارد، ولی چون مرد قدم در کوی طاعت نهد، از عین طاعت وی رنگی برآرد و گویند: توبه تری از آن مرد شراب خوار فاسق! مرد در خود این اعتقاد کند و خود را به چشم پسند نگیرد و دیگران به چشم حقارت و ناپسند و سرانجام هلاکت باشد!

پیر طریقت گفت: خداوندا، شاد بدانم که اول من نبودم توبودی، آتش یافتنی با نور شناختن تو آمیختی، از باغ وصال، نسیم قرب تو انگیختی، باران فردانیت و وحدانیت برگرد بشریت تو ریختی، به آتش دوستی، آب و گل سوختی، تا دیده عارف به دیدار خود آموختی.

اما نفس مطمئنه^(۱) همان است که پس از طاعت و ریاضت و تهذیب و پاکتی، مخاطب حق قرار گرفته که ای نفس مطمئنه بسوی خدای خود بازگرد که هم خدا از تو خوشنود و هم تو از خدا خوشنودی!

۵۶ - وَ كَذَلِكَ لِيُؤَسِّفَ فِي الْأَرْضِينَ . آیه . این جا است که یوسف به پادشاهی مصر میرسد و مردم را به خداشناسی و دین حنیف دعوت می کند و زلیخای ناامید و پیر و نابینا دوباره امیدوار و جوان و بینا شده و با یوسف عروسی می کند و از آنها دو پسر به وجود می آیند^(۲).

عروسی یوسف و زلیخا: نوشته اند پس از مرگ عزیز مصر شوهر زلیخا، بیچاره بیوه او دو چار بدبختی شد، مالی که داشت از دست بشد در یمن برادرانی داشت که سلطنت آنجا داشتند، دشمنی بر آنها دست یافت و همه را بکشت از زلیخا بیچاره بی مال، مرگ عزیزان دیده، روزگار دراز در اندوه عشق یوسف گذرانیده، پیر و نابینا و ناتوان شده، با این همه هنوز بت می پرستید، آخر روزی در کار بت پرستیدن خویش اندیشه کرد و خطاب به بت گفت: تو سود کنی نه زیان! ولی پرستنده تو هر روز که برآید نگون سارتر و زیان کارتر! من از تو بی زار گشتم و از پرستش تو پشیمان، و به خدای یوسف ایمان آوردم، آنگاه بت را بر زمین زد و روی به آسمان کرد و گفت: ای خدای یوسف اگر گناه کاری پذیری اینک آمده ام بپذیر! اگر درد درماندگان را درمان می کنی، من درمانده ام و بیچاره، چاره من بساز، ای خدای یوسف دانم که من به جمال بسی کوشیدم، و به مال جهل کردم، در چاره حیلت بسی آویختم و به مقصود نرسیدم، مرگ آن همه گرامیان دیدم و فراق خویشان چشیدم، و رنج درویشی و عشق یوسف بردم هر روز تازه ترا بار خدایا مرا ببخشا و یوسف را به من بنا که از همه تدبیرها و حیلت ها عاجز ماندم.

زلیخا پیوسته در درگاه عزت زاری می کرد و در دل یوسف هم دیدار زلیخا سر بر می زد و با خود می گفت: کاشکی بدانستمی که زلیخا کجا است و در چه حال است؟ از آن روز که زلیخا ایمان به خدا آورد و یاد او به دل یوسف گذشت پانزده سال گذشته بود، روزی باخیل و حشم بعنوان تفریح و گردش و صمناً جستجویی از زلیخا، به تماشای شهر گذرانید و به هر کوی رسیدی احوال زلیخا جو یا شدی و زلیخا هم که شنید یوسف به تماشای شهر می آید، به سر کوی آمد و انتظار دیدن یوسف

(۱) در اصل تفسیر، نفس مطمئنه شرح داده نشده و ذکر از او هم بمیان نیامده!

(۲) در اینجا برای تفریح خوانندگان گرامی و انبساط خاطر آنان و دلجویی از دلجویانها که بر حال زار یوسف

داشتند، عروسی او را از خود تفسیر نقل می کنیم.

داشت ، چون نزدیک رسید او را گفتند اینک زلیخا پیر و نابینا است ! یوسف آنجا ایستاد زلیخا را پیش آوردند ، حوادث روزگار در او اثر کرد و از اشک بسیار، مژه چشمانش همه ریخته و نابینا گشته، شامت دشمنان هم او را گذاخته ، یوسف که او را دید آب در چشم آورده اندوه گین گشت ، و با وی ساعتی بایستاد و زلیخا دست بر اسب یوسف همی مالید و می گفت : بزرگ است خدائی که بنده را به عزت طاعت عزیز کرد و پادشاهان را به ذل معصیت ذلیل !

آنگاه گفت : ای یوسف مرا به سرای خود خوان که با تو حدیثی دارم یوسف فرمود تا او را به سرای بردند ، چون یوسف را دید گفت : بدان که من به خدای تو ایمان آوردم و به یگانگی او گواهی می دهم ، اکنون به توسته حاجت دارم ، اول آنکه نزد خداوند شفاعت کن تا بینائی من به من باز دهد ، یوسف دعا کرد و چشم زلیخا بینا شد ! دوم آنکه از خداوند بخواه تا جمال مرا به من باز دهد ، یوسف دعا کرد و چنان که خواست شد اسوم آنکه مرا به زنی بخواه ! یوسف از این خواهش ، سر در پیش افکند تا جبرئیل آمد و گفت : تا کنون زلیخا به حیل و مکر تو را می خواست لاجرم به تو نمیرسید ، اکنون که تو را از ما خواسته و به سبب تو با ما آشتی کرده ، درخواست او روا کن .

یوسف به فرمان خداوند او را به زنی گرفت و یوسف به او گفت : آیا بدین صورت بهتر نبود که تو به خواسته خویش رسی ؟ - زلیخا گفت : مرا سرزنش مده ، چه من زن جوان و زیبایی بودم و همسرم نزدیک زنهائی رفت و من فریفته جمال و کمال خدا داد تو شدم و هوای نفس بر من غالب شد !

سپس یوسف با زلیخا عروسی کرد و از آنها دو پسر بنام افرائیم و میثا متولد گشت . و مدتی زندگانی را بخوشی با هم گذرانیدند تا سرانجام به جوار رحمت الاهی رسیدند (۱).

۲

تفسیر لفظی

۵۸- وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُسْتَكِرُونَ . برادران یوسف آمدند و یوسف

آنانرا بشناخت و ایشان او را شناختند !

۵۹- وَكَتَبَ لَهُمْ بَيْعًا هَئِهِمْ قَالُوا تَبْتُونِي يَا خَلِكُمْ مِنْ آبَائِكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفِي الْكَيْلِ وَأَتَاخِيرُ الْمُنْزِلِينَ . چون یوسف بارهای کاروان به راه انداخت و آماده ساخت گفت : آن برادر پدری خود را هم این بار به من آرید ، آیا نمی بینید که من بهره پیمان شماره کامل می سپارم ؟ و من بهترین میزبانانم .

۶۰- فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ . اگر برادر پدری نزد من نیارید باری نزد من نخواهید داشت و نزدیک من نیائید .

۶۱- قَالُوا سَتَرْنَا لَكَ أَيْهَةَ أَبَاهُ وَإِنَّا لَمَاعِلُونَ . گفتند ما بکوشیم با پدر و از او بخواهیم و چنین کنیم .

۶۲- وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِجَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذْ انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهَمْ يَرْجِعُونَ . یوسف غلامان را گفت : آنچه بهای گندم آورده اند در میان گندم آنها پنهان کنید تا مگر آنها چون با خانه و کسان خود شوند ببینند و بشناسند ، و تا مگر باز آیند .

۶۳- فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى آبَائِهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَنِ ابْنُكَ الَّذِي كَفَرْنَا بِكَ وَكُنَّا نَكْتُمُكَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ . چون نزد پدر برگشتند گفتند : ای پدر ، باز از ما باز گرفتند ، پس برادر با ما بفرست تا بار باز بستانیم ، و ما او را نگاهبانانیم .

(۱) نوشته اند تا بوقت یوسف را در کنار رود نیل برای برکت سحر دفن کردند .

۶۴- قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنَ تَكُفُّمُ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَبِيرٌ حَافِظٌ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ . يعقوب گفت: من شما را بر بنیامین ایمن باشم؟ مگر همان طور که بر برادرش ایمن شدم از پیش ا پس خداوند بهترین نگاهبان است و او است مهربانترین مهربانان!

۶۵- وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَمِيمًا وَتَوَلَّىٰ وَجْهَهُ إِلَىٰ الْأَرْضِ فَأَنزَلْنَا عَلَىٰ آلِهِ فَسَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي الْبُيُوتِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ . چون بار خویشتن بگشودند آنچه از بها برده بودند در میان بار خویشتن یافتند که به ایشان برگردانده شده گفتند: ای پدر مادروغ نمی گوئیم اینک پولی که برده بودیم به ما باز دادند و ما کسان خویشتن را خوراک آریم و برادر خود را نگاه داریم و بارشتران بیفزائیم و این افزودن بر ما آسان است .

۶۶- قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا لَأَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ . يعقوب گفت: این برادر را باشما نخواهم فرستاد تا مرا به زبان خویشتن از خدای تعالی پیمان دهید، مگر آنکه همه هلاک شوید و ناتوان مانید، پس چون پدر را از خویشتن پیمان دادند و ببستند گفت: خداوند بر آنچه گفتیم یار است و گواه.

۶۷- وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِن أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ إِنْ أَلَيْكُمُ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ . گفت ای پسران من چون آنجا شوید از یک درب درمر وید و از درهای پراکنده درآئید و اگر خدا کاری خواهد من شما را به کار نیام و باخواست او چیر (ستیز) نتوانم، هیچ کاری و حکمی نیست مگر خدای راست، کار به او سپردم و پشت به او باز کردم و کار سپاران، کار به او سپارند و واگذارند .

۶۸- وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَمِيمًا وَتَوَلَّىٰ وَجْهَهُ إِلَىٰ الْأَرْضِ فَأَنزَلْنَا عَلَىٰ آلِهِ فَسَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي الْبُيُوتِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ . گفت ای پسران من چون آنجا شوید از یک درب درمر وید و از درهای پراکنده درآئید و اگر خدا کاری خواهد من شما را به کار نیام و باخواست او چیر (ستیز) نتوانم، هیچ کاری و حکمی نیست مگر خدای راست، کار به او سپردم و پشت به او باز کردم و کار سپاران، کار به او سپارند و واگذارند .

✽ تفسیر ادبی و عرفانی ✽

۵۸- وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ . آیه . برادران یوسف به سبب نیاز و درویشی به مصر آمدند، یوسف به ایشان نگاه کرد و به فراست آنها را شناخت و بدانست که برادران ویستند، لکن آشکار نساخت و گفت: جوانان از کجا می آیند؟ و با اینکه می دانست از کجا می آیند، لکن همی خواست که ذکر کنعان و وصف حال یعقوب را از ایشان بشنود! که حدیث دوست شنیدن و دیار و وطن دوست یاد کردن، غذای بجان عاشق و مرهم خستگی او است .

برادران گفتند: آی آفتاب خوبان، ما از حدود کنعان می آئیم، گفت: به چه کار آمده اید؟ گفتند: به تظلم از این گردش تلخ زمانه بی وفا ای عزیز، ما مردمانی باشیم به دل غربت خو نکرده، به اضطراب به ولایت تو آمده ایم و روزگار نامساعد پرده تجمل از روی ما فرو کشیده و باری که آورده ایم نه سزاوار حضرت تو است، به کرم خود ما را بنواز و به بضاعت ما مکنگر، ما را بخشود بازگردان، که پدری پیر داریم تا به نزدیک وی باز شویم .

یوسف چون نام پدر شنید بسیار بگریست ، اما نقاب بر چهره بر بسته بود و ایشان ندانستند که وی می گرید .
 آنگاه غلامان خویش را بفرمود که بارهای ایشان جز به حضرت مامگشائید و پیش از آنکه ما در آن نگریم در آن منگرید !
 ایشان همه تعجب کردند که این چه حالست و چه شاید بودن ؟ چندان بارهای قیمتی از اطراف جهان بیاورند ، گوهرهای
 پر بها و زر و سیم نهار (بسیار) و جامه های الوان ، هرگز نگوید که پیش من گشائید ، لابد اینجاسری است . سرش آن بود
 که این بار محقر و ناقابل (که بضاعتی مزجات و خروارکی چند از پشم میش و موی گوسفند و کفشهای کهنه بود) هر تار موی
 آن حامل عشق و حامل دردی بود از دردهای یعقوب . اگر نه درد و عشق یعقوب بودی ، یوسف را با آن موی و چشم
 چه کار ؟ آنان شرح حال پدر و برادران را گفتند !

مرا تا باشد این درد نهانی تو را جویم که درمانم تودانی

لطیفه : خداوند یکتا ، صدها هزار سال عبادت و تسبیح ابلیس در صحرای لا ابالی بیاد داد ، تا آن یکک تنفس
 در دنیا که به حضرت عزت خود برد ! که ناله گناه کاران از آوای تسبیح خوانان نزد خداوند محبوب تر است .
 پس یوسف بفرمود که ایشانرا هر یکی شترواری بار بدهید و بضاعتی که دارند از آنان ستانید و ایشانرا گفت :
 در بازگشتن ، بنیامین برادر خود را هم بیاورید و یعقوب آن فرزند را به بوی یوسف که برادر پدر و مادری او بود نزد خود
 نگاه میداشت تا مایه دلجوئی او باشد و بوی گل را از گلاب جوید او برای او غم گساری باشد .

گفته اند بنیامین را بدان سبب خوانند که به گوش وی رسید که همه انس دل یعقوب به دیدن بنیامین است و او را
 دوست می دارد و به جای یوسف می دارد ! یوسف را رگ غیرت برخاست گفت : پدر دعوی دوستی ما کند و آنکه دیگری را
 بجای ما دارد ! او با او آرام گیرد ، از پیش او بر بایید و نزدیک من آید تا غبار اغیار به صفحه دوستی نشیند ، که در دوستی
 بجای شرکت نیست و در یک دل بجای دو دوست نه !

آمد بر من کسارد کشیده بر من گفتا که در این شهر تو باشی یا من !

۶۵- وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ . آیه . چون بارها را باز کردند ، بضاعت خویش در آن میان دیدند ، یعقوب
 گفت : من در غریزه مصر جوان مردی تمام و گرمی عظیم می بینم ، بضاعت از راه شفقت از شما بستد و برای نفی خواری و مذلت
 آنرا پنهانی رد کرد ! که اگر در ظاهر رد کردی . خوراک که دادی بر سبیل صدقه دادی ! و صدقه ستاندن شما را نپسندید !
 این است کرم لایح و فضل لایح ، یعنی مذلت از بخشنده و رفع خجالت از پذیرنده !

گویند : عارفی بزرگوار بخانه درویشان شدی و ایشانرا زر و درم بردی ، گفتی این نزد شما ودیعت می نهم تا آنکه
 من بخوام ، پس از سه روز کس فرستادی بر ایشان و خواهش نمودی که چون از من سوگندی پیامده که آن ودیعت باز
 نخواهم و بکار من نیاید ، اکنون شما اندر رفع خلال معیشت خویش به کار برید تا سوگند من راست شود و من سپاس دارم
 و منت پذیرم . بزرگان صدقه را به درویشان این سان دادی .

بزرگواری حسین بن علی (ع) نوشته اند حضرت حسین چون درویشی را دیدی گفتی : تو را که خوانند (نام تو
 چیست ؟) و پسر که ای ؟ درویش گفتی : من فلان پسر فلان ، حسین گفتی : نیک آمدی که از دیر باز من جویدای تو بودم
 که در دفتر پدر خویش دیده ام و پدر تو را چند درم بر پدر من است اکنون می خواهم تا ذمه پدرم را از حق تو فارغ گردانم ! -
 و بدین بهانه عطا به درویش دادی و منت بر خود نهادی !

تفسیر لفظی

۶۹- وَآتَاكَ دَخْلُوا عَلَىٰ يُونُسَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا خَوْفُكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
چون برادران پیش یوسف در شدند ، برادر خویش (پدر و مادری) را با خود آورد و خود او را خلوت کرد و گفت : من یوسف هم مادری تو هستم ، نگر ، تبار ندارد و غم نخورد و باک ندارد از آنچه ایشان با من کردند و از آنچه پس از این کنند
۷۰- فَلَمَّا جَاهَزَهُمْ مَیْجَازَهُمْ جَعَلَ السَّقَابَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَبْرِيُّ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ . چون بار آنها ساخت و فراهم کرد فرمود تا جام نوشابه خوری را در بار بن یامین پنهان کردند ، آنگاه آواز دهنده ای بر دروازه شهر (که کاروان می خواست بگذرد) آواز داد ، ای کاروانیان بدارید که در میان شما دزد است !
۷۱- قَالُوا وَقَبِلُوا عَلَيْهِمُ مَاذَا تَفْقِدُونَ . کاروانیان روی فرا فنادهای کردند و گفتند : چه گم کرده اید

که نمی یابید ؟

۷۲- قَالُوا تَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ . گفتند : جام پادشاه گم کرده ایم ، و هر کس که آنرا باز آورد یک بار شترواری گندم او راست ، و من او را ضامن هستم !
۷۳- قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتُمَا لِتُنْفِسِي فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ . گفتند به خدای سوگند ، شما دانسته اید که ما نیامدیم تا راه مصر را نا امن کنیم و فساد انگیزیم و ما هرگز دزدان نه ایم .

۷۴- قَالُوا فَلَا جَزَاءَ لَإِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ . منادیان گفتند کیفر این دزد چیست اگر شما دروغ می گوئید ؟
۷۵- قَالُوا جَزَاءُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاءُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ . برادران گفتند کیفر این دزد آنست که جام را در بار هر یک دیدند آن کس بنده و برده پادشاه خواهد بود ، که ما این چنین دزدان را عقوبت کنیم (این جمله را طبق قانون مصر نگفتند که به خواست خداوند به آنها الهام شد تا بن یامین بماند) .

۷۶- فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَ جَهْلَامِينَ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ . پس به جواهرهای برادران جستن پیش از جواهر بن یامین پیش گرفت آنگاه جام را از جواهر بن یامین بیرون آورد این چنین ما کید و تدبیر برای یوسف ساختیم (چون برده گرفتن دزد در دین ملک مصر روا نبود و در دین اسرائیل بود ، مگر آنکه خداوند هر چه خواهد کند ، و ما درجات هر کس را به خرد و دانش بالا می بریم که بالایی هردانانی دانشمندی است .

۷۷- قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِن قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُونُسَ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَثَلٍ وَإِنَّا نَعْتَمِدُ بِمَا نَصِفُونَ . گفتند اگر دزدی کرد او ، او را برادری بود از این پیش که او هم دزدی کرده بود ، یوسف از این سخن خشم خویش و جواب آنرا در دل خویش پنهان داشت و برای آنان آشکار نساخت ! و پیش خود گفت شما بدتر از دزدید ! و خدا می داند آنچه شما بیان می کنید .

۷۸- قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَجْرَهُ لِنَا مَا كَانَ مِنَ الْإِنسَانِ يَكُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ . گفتند : ای عزیز این برادر ، پدری پیر و بخت بزرگ دارد ، پس یکی از ماها را بجای او برده گیر ! که ما تو را (در پادشاهی) از نیکوکاران می بینیم .

۷۹- قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَن نَّوَجِدُ تَابِعًا غَنَاءً عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَّظَالِمُونَ . گفت : پناه بر خدا که ما برده نگیریم جز آن کس که کالای ما نزد او یافتیم ، که ما در آن صورت از ستم کارانیم .

۸۰- فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاءَكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوَثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمَنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يَوْسُفَ قَالُوا لَا رَحْمَ إِلَّا رَحْمَتِي يَا ذَا لَيْ أَوَيْحَكُمُ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الرَّحِمِينَ . پس چون از نجات بن یامین مایوس شدند ، با هم یک سو شدند و راز در گرفتند شمعون برادر بزرگ آنها گفت : آیا ندانسته اید که پدر شما بر شما پیمانی از خدای یگانه گرفت ؟ و پیش از این شما درباره یوسف هیچ کاری فروگذار نکردید ! (از رنجاندن دل پدر) من باری ، از زمین مصر نجنبم و در همین جا خواهم بود تا آنکه پدر مرا دستوری دهد یا خدای مرا حکمی فرماید که او بهترین حاکمان است .

تفسیر ادبی و عرفانی

۶۹- وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ . آیه . زیر تقدیر الاهی تعبیه هاست ، و در قصه دوستی در باب دوستان ، قضیه هاست ، یعقوب و بن یامین هر دو مشتاق دیدار یوسف بودند و خسته تیر فراق او ، اینکه یعقوب در غم خانه با درد فراق سالها بمانده ، و بنیامین به مشاهده یوسف رسیده و بشارت اینی آنا آخوگ از او شنیده ، نه از آن جهت است که بنیامین را بر یعقوب شرف است ، لکن با ضعیفان رفیق بیشتر کنند که حوصله ایشان بر بار بلا کم تابد ، و بلا که روی نماید به قدر ایمان هر کس روی نماید ، هر کرا ایمان قوی تر بلا و وی بیشتر خداوند موسی را گفت وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا ، آنقدر تو را آزمایش در بلا کردیم تا صافی و پاک شدی . رسول اکرم فرمود : خداوند بلارا برای ولیان قرارداد و شهادت را برای دوستان !

بنیامین از پیش پدر بیامد ، پدر را دزد بردرد بیفزود اما یوسف به دیدار وی بیاسود ! آری ، چنین است تقدیر الاهی و حکم ربانی ، آفتاب درخشان هر چند فرو میشود تا برگروهی تاریکی آرد ، ولی به گروهی دیگر باز بر آید و روشنی تابد بنیامین را اگر شب فراق پدر پیش آمد ، آخر صبح وصال یوسفش بر آمد و ماه روی دولت ناگاه از در درآمد . به بنیامین بار نسبت دزدی بر نهادند ! گفت : با کی نیست بردارم ، که در مشاهده جمال یوسف اکنون که نزدیک روح خود یافتم ، آن شربت زهر آگین را نوشا کین یافتم ، و اگر روزی به حسرت اشک باریدم ، امروز آن حسرت همه دولت انگاشتم .

فر روز وصال باز بینم روزی با او گله های روز هجران نکنم

برادران و بنیامین : چون از کنعان بیرون شدند او را گرامی داشتند و خدمت وی کردند ، به هر منزل که میرسیدند ، بجای او آماده ساخته و طعام و شراب بر او عرضه می کردند ، تا به یک فرسنگی مصر رسیدند ، یوسف کسی را نشانده بود تا از آمدن آنان او را خبر کنند . یوسف را خبر کردند که آن ده مرد کنعانی بیامدند و با آنها جوانی دیگر است که او را مکرم و محترم میدانند . یوسف بدانست که بنیامین با ایشان است .

بفرمود تا برای بیار استند و آئین بستند و تخت بنهادند و امیران و وزیران و درباریان و سروران و سرهنگان هر کس را بجای خویش به خدمت بنداشتند ، یوسف خود را بیار است ، تاج بر سر نهاد و بر تخت پادشاهی بنشست .

چون برادران بیامدند بر پای خاست و همه را نوازش کرد و پرسش نمود و پیش خود نشانید ، آنگاه روی به بنیامین کرد و گفت : ای جوان تو چه نامی ؟ گفت : بنیامین ، و به پا خاست و بر یوسف ثنا گفت و آفرین کرد و گفت این نام را پدرم نهاد ، اما اکنون که عزیز را دیدم ، هر نام که فرماید آن بود ، یوسف پرسید فرزند داری ؟ گفت آری ، گفت چه نام نهادی ؟

گفت یوسف! گفت چرا نام یوسف کردی؟ گفت از بهر آنکه مرا برادری بود نام یوسف و غایب گشت، اکنون این پسر را یوسف خواندم تا یادگار او باشد.

یوسف زیر برقع اندر، بگریست و زمانی خاموش گشت. آنگاه گفت: طعام بنیارید، ایشان را شش خوان آوردند، آراسته و ساخته با خوراکیهای رنگارنگ، یوسف گفت: هر دو برادر که از یک مادرند بر یک خوان نشینند، دو بردو همی نشینند و بنیامین تنها ماند! یوسف گفت تو چرا نمی نشینی؟ بنیامین بگریست و گفت: شرط هم خوانی هم مادری کردی، و مرا برادر هم مادری نیست! و آنکس که برادر هم مادری من بوده حاضر نیست! نه زندگی وی مرا معلوم تا بچویمش و نه از مردگی او مرا خبر تا بچویمش! نه طاققت دل برفراق نهادن، نه امید وصال داشتن، و نه آن پدر پیر را در محنت و سوکوری دیدن، و نه به چاره اورسیدن! یوسف روسوی برادران کرد و گفت چون او تنهاست فرمان دهید تا با من برخوان نشیند! برادران همه بر پای خاستند و عزیز را آفرین کردند و گفتند اگر تو او را با خود برخوان نشانیدی او را ذخیره عظیم و شرفی پس بزرگ و موجب افتخار است و شادی باشد که به دل محنت زده و اندوه مالیده آن پیرسانی!

پس یوسف او را با خود برخوان نشانید. در آن حال یوسف دست از آستین بیرون کرد تا غذا خورد، بنیامین دست یوسف را بدید، دی سرد بر آورد و آب از چشم فروریخت و غذا نمی خورد! یوسف سبب پرسید، گفت مرا میل داشتی غذا خوردن نماند، چونکه دست انگشتان تو دیدم که سخت مانده به دست و انگشتان برادرم است! گوئی عزیز و یوسف سببی هستند که دونیم شده است.

یوسف چون این سخن از وی بشنید گریستن به او افتاد و بر خود پیچید، اما صبر کرد و خویشتن را نهمود تا از طعام فارغ شدند و به دست هر یک خلالی سیمین دادند و به دست بنیامین خلالی زرین! که بر سر آن مرغی مجوف به مشک سوده بود، و هر آن که بنیامین خلالی می کرد مشک بروی همی ریخت! برادران را شکفت آمد! تا روبیل برادر بزرگتر گفت: ما هرگز این خلال ندیده ایم!

پس ایشانرا به مهمانخانه فر و آوردند و یوسف به خلوت خانه خود باز رفت و کس فرستاد و بنیامین را بخواند و در آن خلوت خانه به او گفت: آیا دوست داری بجای آن برادر که ناپدید شده من برادر تو باشم؟ بنیامین گفت: شاه، چون تو برادر که را بود؟ و که را سرد؟ و چرا توان به خانه آورد؟ لکن نه چون یوسف که یعقوب و راحیل آنرا زانند! یوسف چون این سخن بشنید بگریست و برخاست و او را در برگرفت و گفت (إِنِّي أَنَا أَخُوكَ) اندوه مدار و غم بخور که من یوسف برادر توأم!

۷۶- كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ . آیه خداوند از روی اشارت می فرماید: ما یوسف را به انواع بلا بگردانیدیم و در مقام حیرت بر بساط حسرت بسی بداشتیم تا او را به محل کرامت و رفعت رسانیدیم. آن محنت در برابر این نعمت نه گران است و آن حسرت به جنب این قربت نه تاوان است. سنت خداوند این است که مایه شادی همه رنج است و زیر ناکامی هزار گنج! و اگر حکمت از این روشن تر خواهی ما در ازل حکم کرده ایم و قضا رانده که یوسف پادشاه مصر خواهد شد، نخست او را ذل بندگی نمودیم تا از حسرت دل اسیران و بردگان خبردار گردد، پس او را به زندان مبتلا ساختیم تا از سوز و اندوه دل زندانیان آگاه شود، سپس او را بو حشت غربت افکندیم تا از در ماندگی غریبان غافل نبود!

خواجه گنجی کن سائلانرا، میلشان گردان وفا

تو همان کن ای کریم، از خلق خود بر خلق ما

مادری کن مریتمانرا، پیر و نشان به لطف

با تو در فقر و غریبی، ما چه کردیم از کرم

... نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأِهِ. آیه. ما آنرا که خواهیم پایگاه بلند دهیم و درجات او بالا بریم، نخست توفیق طاعت پس تحقیق ثبوت دهیم، یعنی اول اخلاص در عمل پس تصفیه حال، اول دوام خدمت بر مقام شریعت، پس یافت مشاهده در عین حقیقت، آن استقامت اشاره به شریعت است، و آن مکاشفت نشان طریقت است و آن مشاهده عین حقیقت است، شریعت بندگی است، طریقت بی خودی است، حقیقت از میان هر دو آزادی است.

۷۸- قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا. آیه. چون یوسف بنیامین را به نام دزدی باز گرفت، هر چند برادران کوشیدند و وسائل برانگیختند و حرمت پیری شفیع آوردند تا یکی از ایشانرا بجای او بدارد و بکدل پذیرد، نپذیرفت و سود نداشت. این جمله اشارت است که فردای قیامت هر کس به فعل خود مسئول و به گناه خود مأخوذ، نه پدر برای فرزند نه فرزند برای پدر سودی دارد و کیفر آن یکی را دیگری نتواند دید. این بود که یوسف گفت: پناه بر خدا که کسی را به زور بگیریم و نگاه داریم جز آن کس که جام شاهی در متاع او یافتیم!

چون کاروان کنعان از دروازه مصر خواستند بیرون شوند، منادی آواز داد که: إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ. شما دزدید، کاروانیان گروه، منادی را آمدند که چه شده کی دزدی؟ گفتند: شما دزدید! چون یوسف برادران را دزد خواند، خداوند بر زبان برادران او براند که اگر دزدی کرده برادر ^{تو} بگویی بوده که: إِنَّ يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ.

داستان دزدی یوسف: مفسران در تفسیر آیه: إِنَّ يَسْرِقَ... گفته‌های مختلف دارند، گروهی گفتند: یوسف، غذا از سفره یعقوب، پنهانی به درویشان می‌داد ا قومی گفتند روزی درویش از او مرغی آرزو کرد، یوسف به خانه شد و از مادر مرغی خواست و او نداد یوسف برای بر آوردن آرزوی درویش مرغ را از مادر دزدید و به درویش داد. ا جمعی دیگر گفتند یوسف بقی از پدر مادر خود بدزدید و بشکست و در راه بیفکند ا راویان دیگر گفته‌اند که عمه یوسف دختر اسحق کبر بندی از پدر به ارث داشت و تکفل و نگاهداری یوسف در آن وقت با عمه بود یعقوب خواست یوسف را از او بگیرد او راضی نبود، و کمر بند را به کمر یوسف بست، آنگاه اظهار کرد که کمر بند او گم شده! پس چون کمر بند را نزد یوسف یافتند طبق حکم مذهبی، یوسف را در اختیار صاحب کمر بند نهادند!

تفسیر لفظی

۸۱- اِرْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكُ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ. باز گردید بسوی پدرتان و بگوئید که پسر تو دزدی کرد و ما گواهی نمی‌دهیم جز به آنچه میدانیم و ما نگهبانان غیب نبودیم.

۸۲- وَاسْتَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ. (ای پدر) از اهل آن شهر که ما در آن بودیم پرس و از این کاروان که در آن آمدیم پرس و ما راست گویانیم.

۸۳- قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ بِهِمْ سَبِيلَ عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّيَ بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. یعقوب گفت: (چنین که می‌گوئید نیست) بلکه تن شما را به کاری برآراست و آن کار را کردید، اکنون کار من شکیبائی است نیکو! امید که خداوند هر سه را با من آرد که خدای یگانه دانائی است راست دان و راست کار (۱).

۸۴- وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْقَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَ وَابْتِئَصَتْ عَيْنَاهُ مِنْ الْحِزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ. یعقوب از فرزندان خویش برگشت و تنها ماند و گفت: ای درد و اندوه بر یوسف! و چشمان وی از اندوه سفید شد و او در آن غم بی تاب و خوار شد.

(۱) چون علاوه از یوسف و بنیامین، یکی دیگر از برادران (شمعون نام) از سراجمت به کنعان خودداری کرد.

۸۵- قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتُوۡا تَدۡكُرُ يُوۡسُفَ حَتّٰى تَكُوۡنَ حَرۡصًا اَوْ تَكُوۡنَ مِنَ الْهٰلِكِيۡنَ . فرزندان گفتند

تو هیچ نخواهی آسود از یاد یوسف تا در غم او گداخته شوی یا از تباه شوندگان باشی!

۸۶- قَال اِنَّمَا اَشْكُوۡا بِنِسۡئِی وَاَحۡزَنِیۡ اِلَی اللّٰهِ وَاَعَلَمۡ مِّنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوۡنَ . یعقوب گفت: من گله

واندوه خود را با خدا می گویم و از خدا آن دانم که شما نمی دانید.

۸۷- یٰۤاَبَتِّیۡ اِذۡ هَبُوۡا فِتۡحَۡسۡسُوۡا مِّنۡ یُّوۡسُفَ وَاَخِیۡهِ وَاِلَّا تَیۡسَسۡ مِّنۡ رُّوۡحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا یَاۡتِیۡسۡ مِّنۡ

رُوۡحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوۡمُ الْکٰفِرُوۡنَ . گفت: فرزندان من بروید و از یوسف و برادرش جست و جو کنید و از کارگشائی خدا ناامید نباشید که تنها کافران از راحت فرستادن خداوند ناامیدند.

۸۸- فَلَمَّآ دَخَلُوۡا عَلَیۡهٖ قَالُوۡا یٰۤاَبٰۤا اِنَّا لَنۡرٰۤیۡمُۤا الضُّرَّ وَاَجِئۡنَا بِبِضَاعِۃٍ مُّزۡجِیۡةٍ فَاَوْفِ

لِنَا الْکَیۡلَ وَتَصَدَّقْ عَلَیۡنَا اِنَّ اللّٰهَ یَجۡزِیۡ الْمُتَصَدِّقِیۡنَ . پس چون برادران یوسف را وارد شدند گفتند: ای عزیز به ما و کسان ما بیچارگی و تنگ دستی آمده و بضاعتی سخت اندک آورده ایم، پس بفرما تا کیل به ما تمام دهند و بر ما صدقه کن که خداوند صدقه دهان را پاداش دهد.

۸۹- قَال هَلۡ عَلِمْتُمۡ مَا فَعَلْتُمۡ بِیۡوُسُفَ وَاَخِیۡهِ اِذۡ اَنْتُمۡ جٰهِلُوۡنَ . یوسف گفت: می دانید شما با

یوسف و برادرش چه کردید آن گاه که جوان بودید و ندانستید؟

۹۰- قَالُوۡا اِنَّکَ لَآ تَنتَ یُوۡسُفَ قَال اِنَّا یُوۡسُفُ وَاَخِیۡ قَدۡ مَنۡ اللّٰهُ عَلَیۡنَا اِنَّهٗ مَنۡ یَّتَّقِ

وِیَصۡبِرُ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُضِیۡعُ اَجۡرَ الْمُحۡسِنِیۡنَ . برادران گفتند آیا تو یوسفی؟ گفت: بلی من یوسفم و این برادرم است که خداوند بر ما منت و سپاس گذاشت و هر که پرهیزد و شکیبائی کند خداوند مزد نیکوکاران را تباہ نمی کند!

۹۱- قَالُوۡا تَاللّٰهِ لَقَدۡ اٰتٰرَکَ اللّٰهُ عَلَیۡنَا وَاِنۡ کُنَّا لَخٰطِطِیۡنَ . برادران گفتند: خداوند تو را بر ما برگزید

و ما نیستیم جز خطاکار و گناه کار!

۹۲- قَال لَا تَشۡرِیۡبَ عَلَیۡکُمۡ الۡیُوۡمَ یَغۡفِرُ اللّٰهُ لَکُمۡ وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاۡحِمِیۡنَ . یوسف گفت: امروز بر شما

سرزنش نیست و خداوند شما را می آمرزد و اورحیم ترین رحم کننده گان است.

تفسیر ادبی و عرفانی

۸۱- اِرۡجِعُوۡا اِلَیۡ اَبِیۡکُمۡ . آیه . چون یعقوب از فراق یوسف بی سامان و در مانده درد بی درمان شد، خواست

که از یاد آن عزیز زخم خود را مرهم سازد و با پیوندی از آن یوسف عشق بازی کند، از این رو بنیامین را که با او از یک مشرب آب خورده بود و در یک کنار پرورده، یادگار یوسف ساخت و غم گسار خویش کرد و عاشق را پیوسته دل به گیتی گراید که او را با معشوق پیوندی بود! یا به وجهی مشاکلتی دارد.

لطیفه: گویند همچون چون به صحراء بیرون شد و آهوی را شکار کرد، چشم و گردن او را به لیلی مانند کرد و دست به گردن وی فرومی آورد و گردن و دو چشم وی می بوسید وی گفت: گردن و دو چشم تو به گردن و چشمان لیلی می ماند! چون یعقوب دل در بنیامین بست و پاره ای در وی آرام آمد، دگر باره در حق او دهره زهر آلود از پیام دهر برکشیدند، و او را از پدر جدا کردند تا نام دزدی بر او افکنند، بر بلای وی بلا افزودند و بر زخم او نمک پاشیدند و سوخته را باز بسوختند. چنانکه آتش خرقه سوخته خواهد تا بیفروزد! و درد فراق، دل سوخته ای خواهد تا باوی در سازد!

هر درد کزین دلم ، قدم بر گیرد دردی دیگر بجاش ، در بر گیرد
 زان با هر درد ، صحبت از سر گیرد کاشنش چو رسد به سوخته ، از سر گیرد

یعقوب تابنیامین را می دید ، اورا نسائی حاصل می شد که گفته اند هر که از نظر محروم شد از اثر محفوظ میشود !
 پس چون از بنیامین در ماند ، سوزش به غایت رسید و از درد دل بنالید ، و به زبان حسرت گفت : ای افسوس بر یوسف
 و برادرش ! از جبار کائنات و خلاق موجودات پیام آمد که ای یعقوب : تا کی از این تأسّف و تحسّر برفراق یوسف ؟
 و تا کی این غم خوردن و آه کشیدن و تفسّر سرد سردان ؟ خود هیچ غم بخوری که تا به وی مشغولی از ما باز مانده ای !
 باد و قبله در ره تو حید ، نتوان رفت رانست یارضای دوست باید یا هوای خویشتن !

ای یعقوب نگر تا دگر نام یوسف بر زبان نرانی و گرنه نامت از جریده انبیا بیرون کم !
 پیر طریقت گفت : یاد یعقوب یوسف را تخم نمانست ، و یاد یوسف یعقوب را تخم ریحان است ! چون او را بیاد
 یوسف چند آن عتاب است ! پس هر چه جز یاد خدا باشد تاوان است ! می گویند یاد دوست چون جان است ، بهتر بنگر که
 یاد دوست چون جان است ! یعقوب چون سیاست عتاب حق دید ، از آن پس از یوسف یاد نبرد . تا از درگاه عزّت از لطف
 و رحمت به جبرئیل فرمان آمد که نزد یعقوب شو ، و یوسف را به یاد او آور ! جبرئیل آمد و نام یوسف برد ، یعقوب آهی
 کشید ، آنگاه وحی آمد که ای یعقوب ما دانستیم زیر آه تو چیست ؟ به عزّت و جلال خود سوگند که اگر یوسف مرده بود ،
 چون وفاداری کردی ! برای تو او را زنده می کردیم !

۸۴- وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ . آیه . چشمان یعقوب از اندوه فراق یوسف سفید شد ، آری ، یعقوب
 به بنده خدا گریست ، چشمان از دست داد ! لیکن داود بهر خدا گریست چشمانش از دست نداد !
 لطیفه : گریستن از بهر حق دو قسم است : گریستن به چشم ، گریستن به دل ! گریستن به چشم گریستن توبه کاران
 است که از بیم دیدار خدا بر گناه خویش گریند ، گریستن به دل ، گریستن عارفان است که از بیم دیدار خدا بر جلال و عظمت
 خویش گریند . به بیان دیگر گریه تائبان از حسرت و نیاز است ، و گریه عارفان از راز و نیاز !

پیر طریقت گفت : خدایا ، در سرگریستی دارم دراز ، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز ؟ گریستن از حسرت
 نصیب یتیم است و گریستن شمع بهر ناز ! از ناز گریستن چون بود ؟ این قصه ایست دراز !
 مصطفی فرمود : فردای قیامت چشمها از هول رستاخیز و فزع کبر همه گریان بود ! مگر چهار چشم ، یکی چشم
 جان باز فدا کار که در راه خدا زخم بر وی آید و تباہ شود ، دوم چشمی که از حرامها فرو گیرند ، تا به ناشایست ننگرند !
 سوم چشمی که از عبادت شب پیوسته بی خواب بود ! چهارم چشمی که از بیم خدای بگرید !

داود پیغمبر گفت : خدایا ، پاداش کسی که گریه کند و اشک بر گونه اش روان گردد چیست ؟ ندا آمد ، پاداش او
 این است که از فزع اکبر در روز رستاخیز ایمن است ! و گونه او بر آتش حرام است ! نیز روایت شده که خداوند فرموده :
 به عزّت و جلال خود سوگند که هیچ بنده ای از ترس من نگریست مگر آنکه از شراب رحمت خود او را سیراب کردم
 و هیچ بنده ای از بیم من نگریست مگر آنکه آن گریه را در نور قدس خود به خنده بتدل کردم !

خداوند فرمود : چشمان یعقوب سفید شد و نفرمود : کور شد از راکوری در حقیقت نابینائی است که دلها را
 کور میکند نه دیده ها را ! و یعقوب را بینائی و روشنائی دل بر کمال بود اما چشمش از مشاهده جز یوسف در حجاب ! که
 در عالم عشق ، چشم عاشق در غیبت معشوق از جز او در حجاب باید ! که دیگری را دیدن در مذهب دوستی عین شرک است
 و نفاق ، که گفته اند : « رسم عاشق نیست یا یکک دل دودل برداشتن ! »

ما را ز برای یار بود دیده به کار
۸۶- قَالِ اِنَّمَا اَشْكُو بَاثِنِي وَحِزْنِي اِلَى اللّٰهِ . آیه . یعقوب شکایت به خدا کرده شکایت از خدا چون هر که شکایت به خدا کند میرسد و هر که از خدا شکایت کند جدا میشود، گفت: درد خود را به خدا بردارم و از او به کس ننالم، که من می دانم او دردها را شفا بخش و مهیم را کفایت ده است. آن گاه زبان به زاری و تضرع بگشود و گفت: خدایا، بهر صفت که هستم برخواست تو موقوفم، و هر نام که مرا خوانند به بندگی تو معروفم.

تا جان دارم غم تو را غم خوادم
بی جان غم عشق تو به کس نسپارم .
۸۷- يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا . آیه . فرزندان بروید یوسف جست و جو کنید، از او نشان و خبر گیرید، با جمع حواس خود او را بجوئید، با چشم شاید او را ببینید، با گوش باشد که یاد او را بشنوید، با بینی شاید بوی او ببوئید. بروید، از روح خدا نومید مباشید، محنت به غایت رسید، بوی گشایش می آید، کارد به استخوان رسیده وقت است اگر می بخشاید.

ای قافله، چون روی بسوی سفر آید
ما را بشما آرزوی هست، بر آید
زان یوسف کنعانی در مصر نشسته
یک بار به یعقوب، عزیزان خبر آرند
یعقوب آن سخن را از هر آن گفت که از مهر دل خویش، مهر دل ایشانرا نظاره کرد، ندانست که مهر یوسفی را سینه یعقوبی باید، از هر آنکه جمال یوسفی را هم دیده یعقوبی شاید.

مرد بی حاصل، نیابد یار با تحصیل را
سوز ابراهیم باید درد اسماعیل را
۸۸- فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا اَيْتُهَا الْعَزِيزُ . آیه . برادران یوسف این بار که به کنعان بازگشتند بنیامین را به مصر به علت دزدی بگذاشتند و قصه را با یعقوب بگفتند، گفت: این چه داغ است که دگر بار بر جگر سوخته این پیر نمگین نهادید، گاه عذر گرگ آید، و گاه عذر دزدی از خاندان نبوت دزدی نیاید که نقطه نبوت جز در عمل عصمت نیفتد. شما را باز باید رفت که از این حدیث بوئی همی آید!

ایشان گفتند ما را بر آن درگاه آب روی نیست مگر تو نامه ای نویسی که نامه تورا ناچار حرمت دارند، پدر قلم برداشت و این نامه نوشت: بنام خداوند بخشنده مهربان: از یعقوب اسرائیل پسر اسحق پسر ابراهیم خلیل به عزیز مصر، خانواده ای هستیم که بلا پیوسته در خاندان ما است، جدّم ابراهیم را دست و پا بستند و در آتش افکندند، خداوند آتش بر او سرد و سلام گردانید! پدرم را دست و پا بستند^(۱) و کارد به گلویش نهادند، خداوند برای او فدیه فرستاد! اما خود من، مرا پسری بود محبوب ترین فرزندان من، برادران او را به صحرا بردند و پیراهن خون آلود او را به من آوردند! و گفتند او را اگر گرسنه خورده چشمان من از اندوه او سفید شده، پس از او مرا پسری بود هم مادر او، که باعث تسلی و دلجوئی من بود، آنرا هم برادران بردند و برگشتند و گفتند: چون دزدی کرده به فرمان شما او را زندانی کرده اند، در صورتیکه ما خانواده ای هستیم که نه دزدی می کنیم و نه دزد از میان ما زائیده میشود. پس اگر فرزندانم را به من باز نگردانی در حق تو دعائی کنم که درد آن تا به هفتمین فرزندت رسد. فرزندان نامه به یوسف بردند، یوسف چون آنرا خواند، برقع از روی فروگشاد و تاج از سر فرو نهاد و گفت: این عتاب ما تا آن گاه بود که شفاعت آن پیر پیغمبر در میان نیامده بود، اکنون که شفاعت او آمده، من یوسفم و شما برادران منید! |

(۱) گرچه نزد بعضی اهل سنت، ذبیح خدا اسحق است لیکن طبق قرآن و تاریخهای معتبر، ذبیح پدر، اسماعیل

است که با پدر خانه کعبه ساخت و در آن تاریخ هنوز اسحق متولد نشده بود و قربانی که در سکه شد اسحق در کنعان بوده! |

۹۲- قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ . آیه . گفته اند محاسبه خدا با مؤمنان در روز قیامت مانند محاسبه یوسف است با برادران ا یوسف به برادران گفت : آیا دانستید با یوسف چه کردید ؟ خداوند فرمود : ای بندگان من دانستید در دنیا چه کردید؟ یوسف چون برادران را به گناه خویش خستودید ، از کرم خود جز این روا نداشت که گفت : امروز بر شما گناهی نیست ا- در صورتیکه یوسف را این گذشت و این کرم رسد ، اکرم الا کثر مین و ارحم الراحمین را سزاوارتر که در مورد خجالت و شرم زدگی بندگان فرماید : امروز بر شما تری نیست و اندوهگین مباشید ا

تفسیر لفظی

۹۳- اِذْ هَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلٰى وَّجْهِ اَبِي يَاتِ بِصَيْرٍ اَوْ اَتُونِي بِاهْلِكُمْ اَجْمَعِينَ . (یوسف گفت) این پیراهن مرا ببرید و آنرا بر روی پدرم بیفکنید تا بینا شود و آن گاه کسان خویش همگی به من آرید .
 ۹۴- وَكَلِمًا فَصَلَّتِ الْعَيْرُ قَالَ اَبُوهُمْ اِنِّي لَا جِدُ رِيحَ يُوْسُفَ لَوْلَا اَنْ تُفَسِّنُوْنَ . همینکه کاروان از مصر جدا شد ، یعقوب گفت (بر سر هشت روز راه) من بوی یوسف می یابم ، اگر شما مرا نادان و نابه کار گوی نخوانید !
 ۹۵- قَالُوا وَاَتَاكَ لَفْسِي ضَلَالِكِ الْفَتْمِي . (کسانیکه با او بودند) گفتند : به خدا سوگند که تو هنوز در گمراهی و محنت دیرینه خودی ا

۹۶- فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقُفِيهِ عَلٰى وَّجْهِهِ فَارْتَدَّ بِصَيْرٍ اَقَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّي اَعْلَمُ مِنْ اَللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ . پس چون بشارت دهنده آمد ، پیراهن را بر روی پدر افکند و پدر به بوی پیراهن بینا شد ، گفت بشما نگفتم که من از خدای آن دانم که شما ندانید ا

۹۷- قَالُوا يَا اَبَانَا اَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا اِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ . فرزندان گفتند : ای پدر، گناهان ما را آمرزش خواه که ما بد کردیم و خطا کار بوده ایم .

۹۸- قَالَ سَتَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ . یعقوب گفت : آمرزش شما را از خداوند خویش خواهم خواست که آمرزنده عیب پوش و مهربان است .

۹۹- فَلَمَّا دَخَلُوا عَلٰى يُوْسُفَ اَوٰى اِلَيْهِ اَبَوَيْهِ وَقَالَ اَدْخُلُوا مِصْرَ اِنْ شَاءَ اَللّٰهُ اٰمِنِينَ . پس چون بر یوسف وارد شدند ، پدر و خاله خود را (که بجای مادر بود) با خود آورد و گفت به مصر در آید که بجوای خود خداوند ایمن هستید .

۱۰۰- وَرَفَعَ اَبَوَيْهِ عَلٰى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهٗ سُجَّدًا وَقَالَ يَا اَبَتِ هٰذَا تَوٰىلٌ رُّؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ اٰخَسَنَ بِي اِذْ اَخْرَجْتَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ اَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ اِخْوَتِي اِنْ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ . پدر و خاله را بر تخت خود بالا برد و همگان او را به سجود افتادند ، گفت : ای پدر ، این بهم رسیدن و بچده کردنها ، سرانجام آن خواب من است که از پیش دیده بودم ا خداوند آنرا راست کرد و با من نیکوئی فرمود که مرا از زندان بیرون آورد و شمارا از بادیه به من آورد پس از آن تباهی و آخالش (دشمنی) که دیومیان من و برادران افکند ا که خداوند در بین است هر کاری را که خواهد ، کند ، او دانای راست دانش است .

تفسیر ادبی و عرفانی

۹۳- اِذْ هَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا . آیه . یوسف گفت : پیراهن من بر یعقوب ببرید که درد او از دیدن پیراهن خون آلود (گرگ ندریده) بود ، تا مرهم هم از پیراهن من باشد . چون آن پیرهن از مصر بوسیله یهودا (که در گذشته آورنده

پیراهن خون آلود به پدر بود) بیرون شد، باد صبا را فرمان دادند که بوی پیراهن به مشام یعقوب رساند تا پیش از آنکه بیک یوسف (کاروان برادران) بشارت برسد. از بیک حق تعالی بشارت پذیرد و کمال لطف و منت حق بر خود بشناسد. لطیفه: به ذوق عارفان، این بشارت باد صبا همان نفحه الاهی است که متواری وارگرد جهان می گردد، به نزدیک سینه های مؤمنان و موحدان، تا کجاسینه صافی بیند و سری خالی یابد آنجا منزل کند و حدیث منقول از مصطفی (ص) که فرمود: خداوند شمارا در روزهای روزگارتان نفحه ها است، تا که شایسته و سزاوار پذیرفتن آن باشد!

در این کرامت که به یعقوب (بواسطه عشق به یوسف) نمودند، سری بزرگ نهفته ابدین بیان که مشاهده یعقوب یوسف را، بواسطه مشاهده حق بود، که هرگاه یوسف را به چشم سر بیدیدی، به چشم سر، در مشاهده حق نگرستی. پس چون مشاهده یوسف از وی در حجاب شد، مشاهده حق نیز از دل او در حجاب شد آن همه جزع نمودن یعقوب و اندوه کشیدن وی برفوت مشاهده حق بود نه برفوت مصاحبه یوسف و نه آن افسوس و دریغ برفراق او از آن بود که وی آئینه خود گم کرده بود و نه برای خود آینه می گزیرست بلکه چون مونس دل خویش را که نمی دید و برفوت آن می سوخت. لاجرم آن روز که وی را بنام دید به سجده در افتاد که دلش مشاهده حق دید و آن سجود را فرا مشاهده حق برد که سزاوار سجده جز ذات باری نیست:

۹۴- اِنِّی لَا جِدُّرِیْ یُوسُفَ . آیه . عجب آنکه دارنده آن پیراهن از آن هیچ بوئی نیافت و یعقوب از مسافت هشتاد پرستگ بیافت، زیرا که بوی عشق بود و آن جز برعاشق ندمد، و نیز نه هر وقتی دمد که تا مرد بخته عشق نگردد و زرفشار بلاهای عشق کوفته نشود، این بوی مر اورا ندمد!

چنانکه یعقوب در آغاز امر که یوسف را از وی بردند و هنوز یک مرحله نارسیده، او را در چاه افکندند، نه از وی خبر داشت و نه بوئی برد ولی در انجام کار، در کنعان به مسافت چندین مرحله از بوی یوسف خبر داد!

گویند: یعقوب در خانه غم هروقت سحر بسیار بگریستی، گهی به زاری توجه کردی، گهی از خواری بنا لیدی، گهی روزنامه عشق باز کردی و سوره عشق آغاز کردی، گهی سر به زانو نهادی و گهی دو دست به دعا برداشتی، گهی روی به خاک نهادی، گهی بوی یوسف از باد سحر شناختی و به زبان حال گفتی:

بوی تو باد سحر سه به من آرد صنما بنده باد سحر سه ز بی بوی تو ام .

۹۶- فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَلْبِيَةَ عَلٰی وَجْهِهِ . آیه . پیراهن یوسف، چشم یعقوب را بینا کرد چون چشم او از فراق یوسف نابینا شده بود، چون یعقوب را مهر یوسف با روح آمیخته بود و چون جایگاه روح مغز است، قوت چشم صفای بیننده از اوست، و چون یوسف برفت با او جمال نظر و صفاء بصر نیز برفت که آن قوت و آن صفا، بوی یوسف می داشت و چون برفت بسا خود ببرد، لاجرم چون پیراهن به او رسید بوی یوسف باز آمد و آن صفای بصر هم باز آمد تا بدانے از روی حقیقت که محبوب آدمی به منزله چشم و روح است و فراق او باعث نقصان چشم و روح است همان گونه که وصال او مدد چشم و روح است.

گفتم صنما، مگر که جانان منی اکنون که نگه همی کنم جان منی
مردم گمردم گمردم نو ز من بر گردی ای جان جهان تو کفر و ایمان منی!

۹۹- فَلَمَّا دَخَلُوا عَلٰی یُوسُفَ . آیه . خانواده یعقوب در رفتن به مصر همه یکسان بودند، ولی به وقت تقرب و نوازش مختلف بودند که پدر و خاله را بر عرش کرامت نشاند و به صحبت قربت و جادادن ایشانرا مخصوص گردانید، و برادران را در محل خدمت فرآورد.

۱۰۰- وَخَرَّوَالَهُ سُجَّدًا. آیه. اشارت است که فردای قیامت مؤمنان را برعموم به بهشت اندر آرند، و عاصی را آمرزیده و مطیع را پسندیده، پس آنان که اهل گناه بوده و شامل آمرزش شده اند در بهشت گذارند ولی اهل معرفت را به تخصیص قربت و نزدیکی مخصوص گردانند و به حضرت باری عیند مَلِیکِکِ مُقْتَدِرِ فرود آرند. پیر طریقت گفت: اهل خدمت دیگرند، و اهل صحبت دیگر اهل خدمت اسیران بهشتند و اهل صحبت امیران بهشت اسیران در ناز و نعم اند، و امیران با راز ولی نعمت مقیم:

... وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ. آیه. مُحْسِنُ نه او است که از ابتدا احسان کند، محسن او است که پس از جفا احسان کند. یوسف اول جفای نفس خود دید که در زندان التجا به ساقی کرده بود، پس خلاصی خویش به فضل و کرم حق دید و آنرا احسان شمرد، و هر چند که بلای چاه دیده بود آنرا باز نگفت که آن بلا در حق خود نعمت می دید، چون در چاه وحی حق یافت! و پیغام پادشاه شنید و جبرئیل پیکر حضرت حق را دید، پس آن محبت را نعمت شمرد و آن بلارا عین عطا دید، از این رو بلای چاه را یاد نکرد، و تنها حدیث زندان کرد، و گفت: خدای مهربان با من نیکوئی کرد که سزاوار ملامت بودم و با من کرامت کرد که از من بدی دید و به فضل خویش بر من رحمت کرد و از زندان خلاصی داد و پس از دوری و جدائی دراز، میان گرامیان جمع کرد و آن همه لطف و بنده نوازی و مهر بانی نمود، که خداوند لطیف به لطف خود باز آورنده امیدواران، و به کرم خود درگذرنده نهانیهای بندگان و راست دارنده کار آنها در هر دو جهان است.

❁ تفسیر لفظی ❁

۱۰۱- رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ نَاوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَلَاطِيرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْتَنِي بِالصَّالِحِينَ. خدای من، از ملک جهان به من دادی و سرانجام دانستن خواب به من آموختی، آفریننده آسمانها و زمین، تو یار من در دنیا و آخرتی، مرا بر مسلمانی بمیران و مرا به نیکان رسان.

۱۰۲- ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ (ای محمد) این داستان یوسف از خبرهای نادیده و نادانسته تو است که به تو پیغام می فرستیم آنگاه که آنان به هم پستی کارشانرا بر ساختند و آن مکر و ساز خویش می ساختند.

۱۰۳- وَمَلَأَ كَثْرَ النَّاسِ وَأَوْحَرَ صَدْرَ الْمُؤْمِنِينَ. بیشتر مردمان هر چند توحریص به ایمان آوردنشان باشی نخواهند ایمان آورد.

۱۰۴- وَمَا تَسْتَأْذِنُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. تو (در رساندن پیغام) از آنها مزدی نمی خواهی و آن نیست جز بادی از خدا برای جهانیان.

۱۰۵- وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ. و چه بسا نشانیها در آسمانها و زمین که مردم بر آن می گذرند و آنان (مشرکان مکه) از آن آیات غافل و روی گردانند.

۱۰۶- وَمَلَأُوا مِنْ أَكْثَرِهِمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ. و بیشتر آنها به خدا ایمان نیاورند مگر آنکه باخدای شریک گیرند.

۱۰۷- أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ .
 آیا مشرکان در آمانند از اینکه عقوقی از عذاب خداوند به آنها برسد؟ یا رستاخیز ناگهان به آنها برسد؟ در حالیکه آنان نمی دانند.
 ۱۰۸- قُلْ هَلْهُنَّ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ . بگو ای محمد، این است راه من (وکار من) که مردم را بسوی خدا می خوانم از روی بصیرت و دیده وری و درستی و هم چنین کسی که مرا پیروی میکند، و پاک دانستن و پاک گفتن خدای راست. و من از همتاگیران برای خدا نیستم.
 ۱۰۹- وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ مَا نَقَرْنَا لَهُمْ دَرَجَاتٍ مِّنْ دَرَجَاتِهِمْ إِلَّا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّ الْمَاءَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فَيَنْبِتُ الْحَبَّ وَأَنْبِتُ النَّخْلَ لَمَّا سَقَوْا فَيَقْتُلُوهُمْ وَأَسْفِلُوهُمُ اسْفِلًا يَصِفُونَ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ لَمَّا خَسَفْنَا بِهَذَا الْبَلَاءِ الْيَهُودَ إِذْ سَفَعُوا فِي الْيَمِّ الْكَافِرِينَ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّ الْمَاءَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فَيَنْبِتُ الْحَبَّ وَأَنْبِتُ النَّخْلَ لَمَّا سَقَوْا فَيَقْتُلُوهُمْ وَأَسْفِلُوهُمُ اسْفِلًا يَصِفُونَ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ لَمَّا خَسَفْنَا بِهَذَا الْبَلَاءِ الْيَهُودَ إِذْ سَفَعُوا فِي الْيَمِّ الْكَافِرِينَ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّ الْمَاءَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فَيَنْبِتُ الْحَبَّ وَأَنْبِتُ النَّخْلَ لَمَّا سَقَوْا فَيَقْتُلُوهُمْ وَأَسْفِلُوهُمُ اسْفِلًا يَصِفُونَ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ لَمَّا خَسَفْنَا بِهَذَا الْبَلَاءِ الْيَهُودَ إِذْ سَفَعُوا فِي الْيَمِّ الْكَافِرِينَ

در نمی یابید که چنین است ؟
 ۱۱۰- حَتَّىٰ إِذْ اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَوَدَّوْا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرٌ مِّنَّا فَجِيءَ مِنْ تَشَاءٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسًا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ . تا آنکه پیغمبران ناامید شدند و چنان دانستند که ایشانرا دروغ زن گرفتند، آن گاه یاری ما به آنها آمد تا آنهایی را که بخوایم برهانیم و نجات دهیم و خشم ما و عذاب ما (چون آید) از گروه بدکاران و کافران باز داشته نیاید .

۱۱۱- لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ لَمَّا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ . در قصه های پیمبران و امتهای ایشان عبرتی است و پند دادنی است مرخر دمندان و خداوندان مغز را ، این حدیث فرا ساخته و نهاده نیست ، بلکه استوار داشتن و راست گوی گرفتن کتاب تورات و انجیل از پیش است و در آن شرح و تفصیل همه چیزها و راه نمونی و بخشایشی مرگروه مؤمنان راست .

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۰۱- رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ كَيْدًا . در این آیت اشارت به بعضی وقسمتی از پادشاهی، شده تا دانسته شود که تنها خداوند، پادشاه برکمال و در پادشاهی ایمن از زوال و قیومی بی تغییر حال و در صفات متعال است . یعنی خداوند همه خداوندان، پادشاه بر همه پادشاهان ، پیش از هر زمان و پیش از هر نشان ، دارنده جهان و نوبت سازنده جهانیان . هر کس را آن دهد که او را سزد ، و بر کس آن نهد که برتابد . از معدن محنت ، نقد نعمت پدید آرد و از شب اندوه روز شادی بر آرد .

چنانکه از اندیشه در قصه یوسف محنت وی و اندوه یعقوب و سوزش دل وی و حسد برادران و ستم به برادر خویش ، آنهم اندوهی بدان بزرگی ، رنجی بدان درازی، حسدی بدان تمامی ، دانسته میشود که خداوند از لطف خود به خانواده یعقوب چه نعمت داد و از رحمت خود چه بر آنها نثار کرد .
 لطیفه : اندیشه کنید که خداوند چگونه در شاخ حنظل شفاء درد نهاد ، و از مغز افعی تریاق زهر ساخت و از چشمه اندوه یعقوب آب شادی روان کرد و از تاریکی حسد برادران نور شفقت پدید آورد .

با آنکه برادران از یکدگر نفرت داشتند، لطف خداوندی دامن الفت ایشانرا بهم دوخت و ایشانرا از پراکندگی

و دشمنی، به انجمن دوستی و برادری فراهم کرد، تا هم یوسف عذر آنها را پذیرفت و هم نعمت منعم را شکر گزارد، و چون این همه لطف و کرم از درگاه خداوند دید، زبان ثنا و دعا بگشاد که گفته اند خداوند منان پادشاهی به در کس داد. یکی به یوسف پیغمبر و دوست خود، دیگری به فرعون سرکش و دشمن، به فرعون از روی خواری و ذلت داد و به یوسف از روی دوستی و عزت فرعون پادشاهی مصر را از نیروی خود دانست و یوسف آن پادشاهی را از حق تعالی دید و در خود نیروی نشناخت الا جرم فرعون ذلیل و خوار شد و یوسف به عزت و کرامت نبوت رسید.

۱۱۱- لَقَدْ كُنَّا فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ . آیه . خداوند در آغاز سوره، قصه یوسف را أَحْسَنَ الْقَصَصِينَ و در انجام آن قصه عبرت آمیز فرمود، در اول گفت نیکوترین قصه ها است و در آخر گفت در این قصه عبرتها و پندها است، همه قصه پیغمبران که بیان کرد، واسطه در میان آورد، فرمود: ای محمد تو این قصه ها بر امت بخوان، ولی قصه یوسف خود بی واسطه آنرا بیان کرد!

در قصه یوسف عبرت و پند برای پادشاهان است که در بسط عدل و در احسان به مردم بکوشند، چنانکه یوسف کوشید او در آن قصه عبرت برای رهبر کاران است که یوسف در نتیجه رهبرکاری به چه مقامی رسید! و پندی است برای هوس رانان و شهوت پرستان که چگونه عفت و خودداری نتیجه سرفرازی دارد؟

سوره ۱۳- رعد- (مدنی) ۴۳ آیه

تفسیر لفظی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . بنام خداوند بخشنده مهربان .

۱- أَلَمْ نَأْتِ الْبِلَادَ الْكَيْتَابِ وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقَّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ . این حروف و کلمات و آیات قرآن است که از سوی پروردگار تو از روی راستی و درستی فرستاده شده و لکن بیشتر مردم ایمان نمی آورند .

۲- اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ . خدای تعالی است که آسمانها را بدون ستون بلند برداشت که می بینید! آنگاه بر عرش مستوی شد و خورشید و ماه را مسخّر و فرمان بردار کرد که هر دو تا هنگام معین و نام برده می روند! او است که کارها را می گرداند و میراند و پیش می برد و نشانها را پیدا می سازد (و پیغامها را گشاده می رساند) تا مگر شما به رستاخیز و دیدار او یقین کنید و بگردید .

۳- وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاسِيًّا وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ . او است که زمین را باز کشیده و در آن کوههای بلند لنگر کرده و جویهای روان ساخته و از هر میوه جفت جفت آفریده، شب تاریک در سر روز روشن می کشد و در اینجا نشانهای (هستی و یگانگی و دانائی و توانائی) برای گروهی است (که درنگرند) و اندیشه کنند .

۴- وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَارِعَاتٍ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَغْطَابٍ وَزَرَاعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفْضِلُ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ . و در زمین تیکه و پاره ها ایست نزدیک بهم و بوستانها از انگورها و کشتزارها و خرما بناها دو سه ساق و یک ساق و ما برخی آنها را

در شیرینی و گوارائی و بزرگی و کوچکی بر بعض دیگر برتری دادیم. و در آنها نشانه‌های روشن برای کسانی است که خیر و دارند و درمی یابند.

۵- وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذْ أَكُنْتُمْ آيَاتٍ أَنْتُمُ الْبَشَرُ الْأَشْكَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْيُنِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. اگر تو ای محمد شگفت داری، (بدانکه) شگفت سخنهای ایشان است (که می گویند): آیا هنگامیکه ما خاک شدیم مادر آفرینش تو خواهیم بود؟ اینانند کسانی که به پروردگار خود کافر شدند و اینانند که فردا غلها در گردن دارند و اینانند آتشیان که در آن جاویدانند!

۶- وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ وَمَعْفِرَةٌ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ. اینان ناگرویده و ایمان نیاورده عذاب و کیفر خدای پیش از توبه می خواهند و در آن شتاب می کنند و نمی دانند که روز رستاخیز، روز جزا و روز بدی برای ایشان است! در صورتیکه پیش از ایشان عقوبتهای گوناگون (بر دروغ زنان) رسیده و خدای تو صاحب مغفرت و آمرزش مردم است با وجود آن ستمها که بر خود کرده اند (از گناهان). و از سوی دیگر خدای تو سخت عقوبت است (به دشمنان).

۷- وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. کافران می گویند چرا بر محمد آیتی نازل نشده؟ همانا تو بیهمنمائی آگاه کننده و هرگز وهی را راه نمائی هستی!

تفسیر ادبی و عرفانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ای نامداری که نامت یادگار جان است و دل را شادی جاودان، رُوح رُوح دوستان و آسایش غم گنان^(۱).

هر که او نام کسی یافت، از این در سه یافت ای برادر کس او باش و میندیش از کس هر که مقبول درگاه خداوند آمد، به اقرار این نام آمد، و هر که مهجور و مطرود استان عزت گشت، به انکار وی آمد!

پیری، مرید را وصیت می کرد: که اگر همه ملک جهان بنام تو باز کنند زینهار تانی نام خدا بدان ننگری که آن را وزنی نیست، و اگر فرشتگان به چاکری تو کمر بندند تا نام خدا بر جانت نشانی نهد آنرا محلی نیست! ۱- أَلَمْ تَلِكْ آيَاتُ الْكِتَابِ آیه. این حروف، سری است از اسرار محبت و گنجی از گنجهای معرفت، که در میان جان دوستان به ودیعت دادند و خود ندانند که چه دارند! و شگفت آنکه دریائی همی بینند و در آرزوی قطره ای می زارند. این چنان که:

پیر طریقت گفت: خدا یا، جوی تو روان و مرا تشنگی تا کی؟ این چه تشنگی است که قدحها می بینم بیابی زین نادره نر کرا بود هر سگز حال من نشنه و پیش من روان آب زلال! ۲- اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا. آیه. آسمان و زمین و خشکی و دریا و هوا و فضا، همه عالم خلق است و میدان نظر خلاق او آنرا نهایت پدید و زوال پذیر است، اما عالم امر آنرا نهایتی نبود و زوال ناپذیر است. لطیفه: جوان مردانی که نظر ایشان در عالم اسر سفر کنند، ایشان او نادر زمینند، چنانکه این کوه های عالم در صورت، زمین را (میخ کوب) و پای بر جا دارد و آنان از روی معنی، عالم را به پای دارند.

(۱) بالانکه شرح بسم الله در سوره فاتحه گذشت لیکن در بعضی سوره ها شرحی مختصر علاوه میشود.

۳- وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاْسِي . آیه . این آیت اشارت است به همان اوتاد در عالم خلق و اشاره به رمز اهل حقیقت است که می گوید: خداوندی که بسطت زمین را آفرید و در آنها اوتاد و اقطاب از اولیاء و نیکان بندگان خود به وجود آورد که پناه گاه و فریادرس مردم زمین هستند.

لطیفه: صد سال آفتاب از خاور برآید و به باختر فرود شود، تا یکی را سرمه حقیقت به میل عنایت در دیده او کشند، باشد که آن جوان مردان را بتوان دید و به یک دیدار ایشان، سعادت مند بجاویدان گردید!

۴- وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَبَعًا وَأُوتِيَتْهُ آيَةٌ . آیه . از آنجا که رموز عارفان است و فهم صادقان، به زبان اشارت می گوید: چنانکه خداوند در زمین تفاوت نهاد و نقاط مختلف آفرید، و بعضی را بر بعضی فروزی داد، همین گونه در طینت سالکان تفاوت نهاد، و گروهی را برگروهی برتری داد.

پیغمبر فرمود: مردم هم چون کانها مختلف و متفاوت هستند، یکی زر، یکی سیم، یکی نفت، یکی قیر، هم چنین یکی را بالاترین قدم گاه، اقبال او، و یکی را پست ترین محل، ادبار او، یکی رضوان در آرزوی صحبت او، یکی را شیطان ننگ از عمل او، چون از این مقام برتر آئی، یکی اسیر بهشت، و یکی امیر بهشت!

لطیفه: چنانکه درختان بهم نمانند، و میوه و بار آن نیز بهم نمانند، هر درختی را باری، و هر تباری را بری است، هر طاعتی را فردا ثوابی است و هر کس را مقامی، بجای هر کس به قدر روش خویش، و هر فرعی سزاوار اصل خویش! یکی از عارفان می گوید: این دنیا بر مثال عروس است و مردم درختی وی سه گروهند: یکی دنیا دار است که این عروس را مشاطه گیری می کند و او را می آراید و جلوه میکند، دیگری زاهد است که آن عروس آراسته را تباہ می کند، مویش می کشند، جامه بر تن وی می درند، سوم عارف است که چنان مهر و دوستی حق او را مشغول داشته که پروای دوستی و دشمنی عروس ندارد. فردا که روز رستاخیز باشد، دنیا دار را در مقام حساب کشند، اگر خداوند با او مسامحت کند، از فضل خداوندی است، و اگر با او مؤاخذهت و مناقشت کند سزای او است، و آن زاهد را به بهشت برند و گویند این پاداش کردار او است، و از آن ناز و نعم بر او عرضه کنند، و آن عارف از منزلت های بهشتیان برگذرانند و به اعلی علیین و مقام قرب رسانند:

❦ تفسیر لفظی ❦

۸- اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزِدُّواُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ . خدا می داند آنچه در شکم مادر است و آنچه که زحمات (از اندام یا نقش یا مدت) کاهند و آنچه زیاد کنند (از زیبایی یا افزونی در اندام یا در مدت) و آن همه به خواست و دانش خدا است که هر یک به نزد او به اندازه است.

۹- عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ . دانای نهان و آشکار و بزرگ پاک برتر است.
۱۰- سِوَاءَ مَنْكُمْ مَنِ اسْرَ الْقَبُولِ وَمَنِ جَهْرَ بِيهِ وَمَنِ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ : از شما آن کس که سخن خویش نهان دارد یا آشکار و بلند بانگ باشد، و کسی که در زیر جامه شب پوشیده و پنهان گشته و آن کس که به روز آشکار است همه آنان نزد خداوند یکسان و عمل آنها در نظر است.

۱۱- لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ . إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ . وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَا مَرَدَّ لَهُ . وَمَالَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ . خدای رافرشته گانند بیای روز و شب از پیش و پس او که بندگان خدا را از کارهایی که به زمین روی می دهد به فرمان خدا حفظ می کنند (تا آنکه آنچه خدا خواهد به او رسد) که خداوند نگراند آنچه قومی در آن باشند از نیکوئی حال، تا آنکه خودشان

آنچه بردست دارند از نیکوئی اعمال بگردانند. و چون خداوند به قومی بدی خواهد، بازداشت و پس بردی نیست و جز خدا ایشانرا خداوندگار و کارساز نمی‌اند.

۱۲- هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ السَّحَابَ الثَّقِيلَ . خداوند است که برق را به

شما می‌نمایاند، که برای مسافر بیم و برای کشاورز امید باران و او است که ابرهای گران بار و پر آب می‌سازد .

۱۳- وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلاَئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ

وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ . و رعد خدای را می‌ستاید و فرشتگان هم او را از بیم می‌ستایند و در هوا صاعقه‌ها و آتش سوزان می‌فرستند و آنرا بر آن کس که می‌خواهد می‌رسانند و خدای تعالی سخت مکر و زودکار است .

۱۴- لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ

إِلَى السَّمَاءِ لِيَبْلُغَ قَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِتْنَةٌ ضَلَالٍ . او است که او را خدای خوانند و سزد، و آنانکه جز او را خدای می‌خوانند، ایشانرا به هیچ کار ناید و هیچ چیز را پاسخ نکند مگر مانند کسی که دو کف دست

خود را به آب بگشاید تا به دهان او رسد و آن آب به دهان او نچوهد رسید، و نیست این باز خواندن دیگری را به خدائی مگر در ضلال و گمراهی .

۱۵- وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالٌ لَهُمْ بِالْعُدُوِّ وَالْآصَالِ .

و هر کس که در آسمانها و در زمین است خدای را سجده می‌کنند خواه به خوش کامی و خواه به نا کامی و سایه‌های ایشان نیز سجده کنند (بر رخم ایشان) بامداد (سوی غرب) و شام گاه سوی شرق . (سجده تملکات)

۱۶- قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ

لَا نَفْسِهِمْ نَفَعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ . بگو ای در این صورت شما جز خدا، چیزی را به دوستی و پرستش گرفتید که مالک نفس خویش نیستند و از خود نیرو و خواستی ندارند که سودی یا زیانی برند. بگو آیا نابینا و بینا هر دو برابرند؟ یا آنکه تاریکیها با روشنائی یکسان است؟ ام جمعاً لولا لله شرکاء خلقوا کما خلقوه فتشابه الخلق علیهم

قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ . یا برای خدا انباز خوانند و شریک نهادند که چنانکه خدا آفرید، ایشانهم آفریدند. انا آفرینش خدا و آفرینش انبازان وی بهم مانند بگو خداوند آفریننده همه چیزهاست و او است یکتای

باز شکننده .

تفسیر ادبی و عرفانی

۸- اللَّهُ يُعَلِّمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ . آیه . این آیت، ثنائی است که خداوند بر خود میکند و خود خود را

می‌ستاید، که وی تواند که خود را ستاید و ثناء او او را شاید، از آب و خاک چه آید و ثناء آب و خاک تا تجا رسد؟ و اگر چند بکوشد به سزاواری خداوند کی رسد؟ خیر د بفرساید، و هم بگدازد و بمبادی اشراق جلال او نرسد، آن که او را ستاید،

دریا می‌بالاید و چراغ است که در روز افروزد، پیدا است که چراغ در نور روز چه افروزد؟

وطف تو چه جای حکمت آند نشان است

شاهان جهان پای تو را بوسه دهند

خدا است که دانا است و در دانائی یکتا است و نهانش چون آشکارا است، باریک بین و نهان دان، جنبش همه

ذره‌ها در زمین و آسمانها، چه آشکارا و چه نهان، چه در روز روشن و چه در شب تاریک، همه را ببیند، آواز همه شنود، اندیشه همه داند تا آن کودک اندر شکم مادر و در تاریکی زه ا که بنالد، ناله او بشنود و درد او را درمان سازد!

گفته‌اند: چون کودک در شکم مادر از درد بنالد، داروئی یا خوراکی که شفای درد کودک باشد در دل ما در افتد و آرزوی آن طعامش پدید آید، بخورد و کودک شفا یابد، و تا در رحم مادر بود خداوند او را در حمایت خود می‌دارد، پس از آن صدهزاران عجایب حکمت و بدایع فطرت بحکم عنایت در نهاد و همیکل وی پدید گردد، از بینائی، شنوائی، دانائی، گیرائی، روانی، قامتی خیزرانی، روی ارغوانی، صورت آشکارا و سرش نهانی که خداوند به این نعمتها بر بنده منت می‌گذارد و سپاس آنرا می‌خواهد.

لطیفه: چون نوزاد از رحم مادر بیرون آید و گام در این سزای بلیتات و تنگنایات نهد، گوش و اتان و نگاه بانان بر وی گمارد! بزرگ و مهربان است خدای زمین و آسمان!

۱۱- لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهِ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ . آیه. در خیر است که خداوند ده فرشته بر آدمی گماشته یکی بر راست، یکی بر چپ، یکی در پیش، یکی در قفا، دو بالای سر، دو بر چشم، دو بر دهن. این ده فرشته گمارندگان حقند تا بندگان را از آفتها و بدیها نگاه دارند.

از رسول خدا روایت کرده‌اند که فرمود: فرشتگان خدا گروهی در روز و گروهی در شب، بندگان را پی گیری و مراقبت و نگاهبانی می‌کنند! این فرشتگان در نماز با مداد و پوسین گرد هم آیند، سپس به آسمان عروج می‌کنند، خداوند از آنها می‌پرسد که چرا بندگان مرا ترک کردید؟ می‌گویند چون آنان مشغول نماز بودند!

قضای لازم (حتمی) و قضای جایز (تعلیمی): اگر کسی گوید که فرشتگان قضای الاهی را ردّ نتوانند! جواب آنست که قضای الاهی دو قسم است: قضای حتمی و قضای تعلیمی، قضای حتمی آنست که خداوند مقدر کرده و حکم رانده که از آسمان فرود آید و به بنده رسد، البته فرشتگان این حکم را نتوانند دفع کرد و نه بهیچ راهی از راه دعا و صدقات و خیرات بندگان این قضا و حکم بر نمی‌گردد، و فرشتگان بنده را به این قضا باز گذارند! چه وقتی که قضا نازل شد فرشته فاصله می‌گیرد.

قضای تعلیمی آنست که حکم به فرود آمدن آن شده ولی به وقوع و حلول آن حکم نشده و بوسیله توبه و دعاء و صدقه و دیگر نیکیها آن قضا واقع نمیشود و در حقیقت قضای معلق است^(۱).

نوشته‌اند: در روزگار عیسی مردی گازر (جامه شوی) از راهی بگذشت، عیسی در او نگریست و بر نیروی معجزه، قضای معلق را بدید که روی به او نهاده عیسی گفت: این مرد همین ساعت از دنیا برود! خود ساخته باشید تا بر او نماز گزاریم. گازر رفت و آن ساعت در گذشت و گازر باز آمد! یاران پرسیدند: ای فرستاده خدا، آن یک ساعت گذشت و مرد گازر زنده است؟ عیسی آن مرد را پرسید که این ساعت چه چیز کردی؟ گفت: دو درویش را دیدم گرسنه و دو قرص نان داشتم به ایشان دادم، گفت: از آن پس چه دیدی؟ گفت: پشته‌ای که داشتم در میان آن ماری سیاه بود چون از آنجا بیرون آمد بندی استوار و سفت بر دهن او نهاده بود!

۱۱- إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ . آیه. مردمان زبان را از حقایق ذکر الاهی بیستند، تا چار دلهاشان از لطایف نیکیهای حق دگرگونه شد. ورد زبان با واردات دل درهم بسته و بهم پیوسته است تا او را

(۱) اینکه ما مسلمانان به اجل حتمی و اجل معلق معتقد هستیم به دلیل این آیه است.

و اذکار بر زبان بنده روان است، واردات انوار در دل وی تابان است. و تا اعضا و جوارح بنده به صفت ادب در نماز است جان و روان وی در حضرت راز و نیاز است.

بر عکس، تا بر زبان بنده بی هده می رود، دل وی در غفلت و تاری باشد و تا گام از دایره فرمان به دزبند، شیرینی ایمان به دل او راه نیابد. و لکن چون بنده به قضای الاهی به دام شیطان گرفتار آید، کوشش وی سود ندهد و حکم ازل را رد نتواند. بلعم با عور را زاهد بزرگ بنی اسرائیل، چند صد سال در عبادت و تسبیح به سر برد و چند صد پرستشگاه و رباط بساخت و در پناه اسم اعظم راه اخلاص رفته بود. دشمنان موسی او را گفتند: شما مردی توانا و دانا هستید و از او خواستند که دعای بدی در حق موسی کند و چون بواسطه آن خودش آمدها، هوای نفس بر او مستولی شد دعائی بد در باره موسی کرد و گویند آن تیر دعا کارگر افتاد و موسی چهل سال در صحرای تیه سرگردان بماند و در آن مدت از آنجا که رخت برگرفتی، همان بجای دوباره رخت بنهادی!

موسی دل تنگ گشت و گفت: مرا چه بود که در تیه مانده ام؟ گفتند تیر دعای بلعم در قدم تو مؤثر افتاده که چنین شده ای! موسی گفت، چه کنم ما را خود دعائی مستعجاب نیست؟ باران گفتند: هست! تو از خدا بخواه! آنگاه موسی بد بیضا از آستین استقامت بیرون کرد و تیر دعائی به سوی او پرتاب نمود. تیر به حذف اصابت رسید، و موسی خود گفت ای بلعم ما را تیر دعوی است که در هر کس اندازیم دماری از او بر آیم! این بود که تیر دعا به سینه بلعم اصابت کرد و بهینه چیز که ایمان و اسم اعظم بود از او گرفته شد و از آن پس مانند سنگ زوزه میداد و زبان بیرون می کشید! این است که خداوند فرمود: **إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَا مَرَدَّ لَهُ**، که چون خداوند اراده تادیب کسی کند غرور و خودپسندی و خودبینی در او ایجاد می کند و آنان به دست و پای خود بسوی تباهی و نابودی می روند!

۱۵- **وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا**. آیه. بر زبان تفسیر، سجود کافر، سجود کره است، از آن رو که به وقت محنت در حال شدت، دفع گزند خویش را بوسیله سجده کند و تواضع نماید. مصطفی (ص) فرمود: هر که خدای را سجده کند برای جلب نفعی و طمعی، یا دفع شرعی و ضرری، آن سجود، سجود کراهت است، و سجود طوعی آنست که محض اطاعت فرمان و اجلال عزت حق باشد که در آن نه شوب طمع و نه امید عوض و نه بیم از محنت باشد. بدین گونه که شخص در سجود و دل در وجود بجان در شهود و شخص با وفا، و دل با جفا و جان با صفا باشد!

بویزید بسطامی در خواب شنید که از مقام صدر طریقت به او می گویند: درگاه ما را رکوع و سجود بی انکسار دل و بی صفای جان به کار ناید! که خزان عزت ما پر از رکوع و سجود خداوندان دل است. چون به درگاه ما آئی، درد دل برجام بجان نه و به حضرت جانان فرست که درد دل را به نزد ما منزلی است.

بیر طریقت گفت: توحید در دلهای مؤمنان بر قدر درد دها بود، هر آن دلی که سوخته تر و درد وی تمامتر، بانوحید آشناتر و به حق نزدیکتر است:

بی کمال سوز دردی، نام دین هر گز مبر بی جمال شوق وصلی، تکیه بر ایمان مکن

تفسیر لفظی

۱۷- **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ بَخْرٍ أبيض**. خداوند از آسمان آب فرستاد، پس در رودها برفت و باندازه

آن که رود بارها توانائی داشت در آن گنجید، پس از آن بر سر آب سیل، کف ایستاد. و از آن چیزها که آتش بر آن می‌فروزند به قصد زیور درست کردن یا پیرایه و متاع، نیز کفی است مانند آن کف که بر سر آب سیل است. كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقِّقَ وَالْبَاطِلَ فَمَا آلَاءُ بَدُ فَيَسُدُّ هَبَّ جُفَاءٍ وَأَمْثَلُهَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَنِيَمُكَتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ. اما کف سیل به کران رود و آنچه که مردم را سودمند است در زمین بماند، بدین گونه خداوند مثلها را به این نیکوئی زند.

۱۸- الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلرَّبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ. آنان که پروردگار خود را پاسخ نیکو دادند (در امن بجاوید و در بهشت باقی هستند) و آنان که پاسخ نیکو ندادند، اگر تمام آنچه در زمین است و هم چندان با آن، با آن آتش دوزخ را باز خرید کنند، حساب ایشان بد و جایگاه آنها دوزخ که بد جای گاه است ا

۱۹- أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَّبِعُ كُرْأُولُوا الْأَلْبَابِ. آیا کسی که می‌داند آنچه از خداوند به تو (ای محمد) فرو فرستاده شده حق است مثل کسی است که کور و نابینا دل است؟ همانا راستی آن در یابند و پند پذیر باشند آن کسانی که خداوند مغزند.

۲۰- الَّذِينَ يُوْفُونَ بَعْدَ عَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ. آنان کسانی هستند که به عهد و پیمان خود با خدا وفادارند و هرگز پیمان شکن نیستند.

۲۱- وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ. آنان کسانی هستند که می‌پیوندند آنچه که خداوند به آنها فرمان پیوند داده، و از خدای خویش و از روز رستاخیز و شمار می‌ترسند.

۲۲- وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَدْتَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ. آنان که در دشواریها به قصد دیدار پروردگارشان شکیبائی کردند و نماز بر پا داشتند و از آنچه ما به آنها روزی دادیم پنهان و آشکار انفاق کردند (به بی‌نویان چیزی دادند) و پدی را به نیکی باز زدند، آنها راست سرانجام نیکو و بهشت جاویدان.

۲۳- جَنَّاتٌ عِدْنُ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَسَالِكِ كَذَلِكَ يَدْخُلُونَ عَلَيْنَّهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ. بهشتیهای همیشگی که در آن روند و هر کس که شایسته و سزاوار باشد از پدرانشان و همسرهایشان و فرزندانانشان، و فرشتگان از هر در برایشان درآیند.

۲۴- سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ. می‌گویند: درود بر شما به آن شکیبائی که کردید، پس چه نیک است سرانجام آن.

۲۵- وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ الْعَذَابُ لَسَوْءُ الدَّارِ. و کسانی که پیمان خود را می‌شکنند بعد از بستن آن، و آنچه را که خدا به پیوند آن فرموده، می‌گسیند و در زمین فساد و تبه‌کاری می‌کنند، ایشان راست نفرین و لعنت و دوری از حق و بد سرای و جایگاه.

۲۶- اللَّهُ يُنَسِّطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَعْتَدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا لَمْتَاعٌ. خداوند می‌گستراند و می‌گشاید روزی را به هر کس که بخواهد و تنگ می‌دارد بر او که بخواهد، و شادند مردم به زندگانی این جهانی، در صورتیکه زندگانی این جهان در آخرت نیست مگر آنکه ناپاینده بر هیچ بنده ا

۲۷- وَيَسْمُولُ التَّذَابِيحَ وَيَصْفُرُ الْأَنْوَالَ أَنْزَلَ عَلَيْهَا آيَاتِهِ مِّنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّا اللَّهُ بِشَاءٍ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنِ الْأَنْبَاءُ كَافِرَانِ مَي كويند چرانشانی و آیتی از پروردگار محمد را و نازل نمیشود؟ بگو ای محمد، خداوند هر که را خواهد (به استحقاق) از راه راست گمراه کند و هر کس که بسوی او راه یابد و باز گردد (و توبه کند) راه نمانی می کند .

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۷- أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً . آیه . این آیت مدار علم حقیقت و معرفت است که بجلال احدیت به نعمت رحمت و رأفت از آسمان بر پیغمبران ، پیغام راست و وحی پاک فرود فرستاد ، و آنان به سمع شنیدند و به دل دریافتند و هم چنین اولیاء را الهام داد و نور حکمت در دل ایشان افکند ، دلهای پیغمبران روشن گشت و هر کس بقدر خویش بر درجات مختلف ، یکی برتر ، یکی میانه و یکی فروتر ، دلهایشان را به نور وحی و رسالت بیفزود و خست و هر کس بر بخت چنانکه یکی را بر بخت رسالت افزود ، یکی را حکمت افزود ، یکی را بر علم و معرفت افزود ، یکی را علم یقین با بیان افزود ، یکی را ایمان و شهادت افزود و هر کس را آن داد که سزاوار بود و در هر دلی آن نهاد که جا بود !

... فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا . آیه . اشارت است به اینکه آن دلهای اگر چه روشن است و افروخته ، ولی از وسوسه ها خالی نباشد و شیطان پیوسته در کین است تا یکجا در دل آنان راه یابد تا شکستی و سهوی و لغزشی افکند ، دروغی بر سازد و حفظی بر باید ا او که مهتر عالم بود و سید فرزندان آدم ، و در ضلالت و ایمان و خدا شناسی ، با وجود این شیطان از او هم اختلاسی کرد که خداوند می فرماید : (الْقَمِي الشَّيْطَانُ فِي أَمْنِيَّتِهِ) شیطان در دل او رخنه کرد تا آنکه از وسوسه شیطان به خدا پناه برد و گفت : رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ یعنی خدا یا از وسوسه های شیطانها به تو پناه می برم !

... وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ . آیه . اشارت است به آنچه پیغمبران و اولیاء حق ، تدبیر و تفکری می کنند و صاحبان الهام و معرفت یکی در بحر تفکر و استنباط ، جواهر معانی را از آیات و احادیث و اخبار بیرون می آرد ، یکی از روی تدبیر و استنباط به صفت الهام ، کشف حقایق می کند ، و پیوسته در آن تفکر و تدبیر و استنباط ، کوشش نمایند تا بر الهام حق افزونی جویند .

... فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذَرُ هَبًّا خفيفًا و أمّا ما ينفع الناس فبمكث في الأرض . آیه . می گوید : آن جفای رای و لغزش زبان و طغیان چنان که از سوی شیطان است باید از نبود و در دل با ایمان قرار نگیرد ، که مؤمن یاد داشت و یاد کرد حق بردل و زبان دارد و وسوسه شیطان با ذکر حق پای استنادگی ندارد و بر جمله ، اشارت آیت آنست که نور معرفت چون در دل نابد ، آثار ظلمت معصیت ، پاک ببرد ، و چون معصیتها متفاوت و نورها مختلف است ، نور یقین ، تاریکی شکی را ببرد ، و نور علم تهمت جهل را ببرد ، و نور معرفت آثار انکار را محو کند ، و نور مشاهدت آثار ظلمت بشریت را ببرد ، و نور جمع آثار تفرقت بردارد ، باز بر سر همه ، نور توحید است که چون خورشید یگانگی از افق غیب سر برزند و با شب دوگانگی گوید :

شب رفت تو ای صبح به يك بار بدم

۱۹- أَمْ مَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ . آیه . این استفهام معنی نئی است یعنی بینا با نابینا و روشن دل با تاریک دل یکسان نیست . آن یکی آراسته توحید و نواخته تفریب و این یکی بیگانه از توحید و سزاوار تعذیب است آن یکی به نور معرفت افروخته و این یکی به آتش بی معرفتی سوخته ، کسی این حقیقت را داند که دل وی بر از یقین است و با عقل مطبوعی او را عقل مسموعی است .

۲۰- اَلَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ . آیه . کسانی که بجز وفای به عهد خدای، ایشان را نگیرد، عهده‌ای که کرده‌اند بر سر آن عهدند، نه صیدا این عالم شوند نه قید آن عالم، اگر از عرش تاثر می‌آید بگیرد لباس وفای ایشان هم نگیرد ا
 وفای مرغ: ای جوان مرد، وفا و حسن عهد را از آن مرغی که بجان خویش را در سر وفای عهد کرد، شرح این داستان آنکه: یکی از عرفای بنام (سفیان ثوری) را به تهمت زندان کردند، بلبلی در قفس بود چون زندانی را بدید، زار زار سرآیدن گرفت، عارف خداشناس آن بلبل را خرید و آزاد کرد، پس از آن در مدت زندگانی او هر روز آن بلبل پیامی و ناله‌ای چند بکردی، آنگاه راه هوا گرفتی، چون سفیان از دنیا برفت و او را دفن کردند، آن بلبل را دیدند که بر سر تربت او فرو آمد و باری چند به درد دل و سوز جگر بسزائید و در خاک بغلتید تما قطره‌های خون از چنگک او (منقار) روان شد و جان به داد!

ای مسکین تو پنداری که شربت عشق ازل، خود تو نوشیده‌ای؟ یا عاشق گرم رو، در این راه، خود تو خاسته‌ای؟ اگر تو پنداری که خدای را در این میدان قدرت، چون تو بنده‌ای نیست که ویرا به پاکی بستاید، گمانت خطاست و اندیشه‌ات غلط، که اگر پرده قهر از باطن بهای بی‌جان بردارند و لگام گنگی از سر این درو دیوار و درختان فرو کنند، چندان عجایب تسبیح و آواز لیل بشنوی که از غیرت و عبرت، سردر نقاب خجالت خویش کشتی و به زبان عجز و نیاز گوئی:

پنداشتتم که تو مرا یک تنه‌ای!
 کی دانستم که آشنای همه‌ای؟



تفسیر لفظی

۲۸- اَلَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ اَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ . کسانی که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا آرامیده‌است، بدانند که بواسطه یاد خدا کردن دلهای آرام می‌شود.

۲۹- اَلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجَبَ . کسانی که گرویدند و کارهای نیک انجام دادند، ایشان راست زندگانی خوش و بازگشتن گاه نیکو.

۳۰- كَذَلِكَ اَرْسَلْنَاكَ فِي اُمَّةٍ قَدْ خَلتْ مِنْ قَبْلِهَا اُمَمٌ لَتَتْلُو عَلَيْنِهِمُ الَّذِي اَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ يَا رَحْمَنُ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ مَتَاب . چنانکه (پیشینیان فرستادیم) تو را فرستادیم در میان امتی که پیش از امتها درگذشتند، تا تو بر ایشان آنچه را که بتو وحی فرستادیم به آنها بخوانی در حالیکه آنان به خداوند کافرنند، با آنها بگو آن خدا پروردگار من است و جز او خدائی نیست و من براو توکل دارم و بسوی او بازگشت من است :

۳۱- وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا سُوِّرَتْ بِهٖ النَّجِيَالُ اَوْ قُطِعَتْ بِهٖ الْاَرْضُ اَوْ كَلِمَةٌ بِهٖ السَّمَوَاتُ بَلَّ لَلَّهِ الْاَمْرُ جَمِيْعًا . اگر هرگز قرآنی بودی که بوسیله آن کوه را به حرکت و سیر در آوردی یا با آن زمین را درآوردی یا با آن مرده را سخن شنوایندی! (این قرآن بودی) بلکه فرمان خدای راست و کار همه با اوست. اَفَلَمْ يَأْتِئْسَ الَّذِيْنَ آمَنُوْا اَنْ لَّوْ يَشَاءُ اللّٰهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيْعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوْا قَارِعَةٌ اَوْ تَحُلُّ قَرْيَةً مِّنْ دَارِهِمْ حَتّٰى يَأْتِيَ وَعْدَ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ . آیا آنان که کافر شدند نمی‌دانند که اگر خدا بخواهد همه مردم را به راه راست رهبری می‌کرد؟ و پیوسته آنان که کافر شدند معصیت سخت به ایشان خواهد رسید؟ یا تو ناگهان بر سرای آنان وارد شوی! صبر کن تا وعده خدائی برسد که خداوند وعده‌های خویش را کز و خلاف نکند.

۳۲- وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلِ مِّنْ قَبْلِكَ فَامَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ . پیغمبران پیش از تو را (ای محمد) استهزا (افسوس) کردند و من کافران را مهلت دادم پس از آن آنها را فرا گرفتم و این چنین بود سرانجام عقوبت من !

۳۳- أَفَمَن هُوَ قَلِيلٌ مِّنْ أَهْلِ الْأَرْضِ مِن قَبْلِ يَوْمِ الْقِيَامِ أَغْلَبُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مَّا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبَهُمْ قُلْ مَن تَدْعُونَ مِثْلَ اللَّهِ لَا يَعْلَمُ فِيهِ الْإِلَهِ إِلَّا رَحْمَنُ أَمْ يُظَلِّمُونَ الْبَصِيرَةَ إِن يَظْهَرِ مِنْ الْقَوْلِ . آیا کسی که ایستاده است به نگاهبانی همه مردم به آنچه که می کند (و اسرار و انفاس و اعمال آنها را می داند) هم چون کسی است که هیچ نداند و نتواند (منظور بتهاست) کسانی که برای خدا شریک قرار دادند ! بگو (ای محمد) ، به آنها ، آن شریکان را نام ببرد یا خداوند را به چیزی که در زمین نمیداند خبر دهد ، یا هر چه فراز آمد به ظاهر می گوید ! بَلْ زَيْنَ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصَدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَن يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ . بلکه مکر کافران را بر آراست و آرایش داده شد و از راه راست بازماندند و برگردانده شدند ، و هر کرا که خداوند گمراه کند راهنمایی نخواهند داشت !

۳۴- لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَعَذَابٌ آخِرٌ أَشَدُّ وَأَمَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِن وَاقٍ . آنان را عذابی است در این جهان و هر آینه عذاب جهان دیگر سخت تر است و آنان را از جانب خداوند نگاهداری و راز پوشنده ای نیست .

۳۵- مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكْتُلُهَا دَائِمًا وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ . بیان وصف بهشت که به پرهیزکاران وعده داده شده آنست که جویها زیر درختان آن روان است و خوردنی بها و سایه آن همیشگی است ، این است عاقبت کسانی که تقوی دارند و عاقبت کافران (ناپرهیزکاران) آتش است .

۳۶- وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قَوْمِ اللَّهِ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ فَسَفَوْنَا آيَاتِنَا فَكَانُوا عَلَىٰ الْكَافِرِينَ . و آنانی که ایمان آوردند از بنی اسرائیل ، چون ما از آنها پیمان گرفتیم و به او می خوانیم و باز گشت منهم بسوی اوست .

۳۷- وَكَذَلِكَ أَنزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَّلِيٍّ وَلَا وَاقٍ . هم چنان ما این کتاب و نامه را به زبان عرب فرستادیم و اگر تو از هوای نفس و خوش آمده های آنان پیروی کنی ، پس از آنکه دانشها به تو آمده ابدان تو از خداوند نه یاری خواهی داشت و نه نگاهدارنده

۳۸- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ . ما پیش از تو فرستادگانی بفرستادیم و آنان را دارای زنان و فرزندان کردیم ، و هیچ پیغمبری پیغامی و نشانی نیاورد جز به اذن و فرمان خدا ، و هر نوشته ای را هنگامی است .

تفسیر ادبی و عرفانی

۲۸- الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ . آیه . به زبان اهل اشارت ، این آیت از دو کس خبر میدهد : یکی مرید و دیگر مراد ، یکی که اوقات خویش به ذکر زبان مستغرق دارد ، گاهی نماز کند ، گاهی تسبیح گوید ، گاهی قرآن خواند . آن دیگری که به ذکر حق به جان می نازد ، و مانند غریق در بحر عیان ، او را پرداخت نیست با ذکر زبان ،

او گاهی گوید: خدا یا ، تا یاد تو بنده را یاد است، چنان وی از همه یادها به فریاد است ، و تادل بنده به پیدائی تو شاد است ، شادی دو جهان نزد او یاد است . آن یکی که در راه دین رفته ، و در بند ذکر خویش بمانده ، با وی همی گویند : ذکر نگه دار ، و نهی گوش دار . و این یکی که بر بساط قرب از مردم و اسباب دنیوی رفته شده و به جذبۀ الهی و بره گشته ! او را می گویند : که ذکر او گوش دار . این همچنان است که گروهی در آرزوی بهشت باشند و بهشت خود در آرزوی آنها ، که مصطفی فرمود : بهشت به چهار گروه اشتیاق دارد : روزه داران ، رمضان خوانندگان قرآن ، نگاهدارندگان زبان ، سیرکننده گرسنگان .
 لطیفه : مرید را دیده به این روشن است که شنید (اذ کُرونی) یعنی مرید را دید کنید . و مراد را این نمودند که : (اذ کُروکم)
 یعنی شمارا به یاد دارم ، مرید طالب ذکر است و ذکر طالب مراد ! مرید طالب وقت است و وقت طالب مراد ، مرید در طلب دل است و دل در طلب مراد !

دو عارف سرخسی که هر دو پیر و در عصر خویش بی نظیر بودند ، روزی هر دو یگانه وقت ، در سماع بودند ، یکی مانند چرخ گردان ، بسیار بگردید ، از دست خود رها شد ، آنگه به روی دیوار شد ! به رفیق عارف خود گفت : چرا نیایی که در این هوای آفرینش پروازی کنیم ؟ عارف کامل بر او بانگ زد که نامردی مکن ، آفرینش میدانی تنگ است و پرواز ما را نشاید . این جمله اشارتی است به نقطه جمع ، کسی را که در دل آشنائی است و در جان روشنائی ، این را داند و یابد ! در خبر است که ایمان را هفتاد و نهد باب است ، کمترین باب او آنست که از نهاد تو هفتی سر برزند که دنیا و عقبی را به پشت پای از یک سو اندازی ، که چون این خاشاک از پیش پای تو برداشتنند ، آنگاه جمال ایمان بر دل تو تجلی کند و آن همان است که جوان مرد گفت :

جمال حضرت قرآن ، نقاب آنگه بر اندازد که ۵۵۱ الملك ایمان را ، مجرد بیند از غوغا !

۲۹- الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجَبَ . آیه . می گوید آن مؤمنان و آن جوان مردان که دارای صفت ایمان و عمل صالح هستند ، خوشا عیشا که عیش ایشان است ، امروز خوشی عیشی (طوبی) در دل ایشان است و فردا با نیکوئی و خوشی در پذیرائی ایشان ، امروز ذوق معرفت و انس محبت بهره ایشان است ، و فردا سماع و شراب و دیدار ، حاصل ایشان ، طوبای ایشان وقت است و بهشت ایشان نقد ، و راحت ایشان در درد است .
 ای جوان مرد : هفت کشور آراسته به طلعت خداوند ، در داس او ملک هشت بهشت یک شاخ (از درخت درد است ! اگر یک ذره از آن درد و اندوه که در دل عارفان است ، بر کل کائنات آشکارا گردد ، همه اهل آفرینش از نشاط آن ذره عین طرب شوند ! و خارستان همه بوستان گردد ، زنارها بر کمر عشق دین شود و هر گه که طلعت خویش نماید ، آن ساعت باشد که عارفان در وجد باشند !

داستان راهب و جنید : آورده اند که شاه طریقت (شیخ جنید) با جمعی مشایخ قصد زیارت طور کردند ، چون به مناجات موسی رسیدند جنید را وقت خوش گشت و در وجد آمد ، جماعت از روی موافقت به تواجده درآمدند . راهبی آنجا در غاری نشسته ، چون ایشان را بر آن صفت بدید ، زار بگریست و از درد دل و سوز جگر بنالید ، آواز بر آورد که ای امت محمد ، پرسشی دارم مرا پاسخ گوئید ، جنید پیش آن راهب رفت ، از او پرسید : ای شیخ ، تواجده شما بر عموم باشد یا بر خصوص ؟ جنید گفت : بر خصوص ! گفت : چون مرد مقهور گشت به چه نیت بر پای خیزد ؟ گفت نشانی از حق به دلهای آنان رسد و بر پای خیزند ، نینی که جمعی لشسته باشند ، چون مهتری آید همه بر پای خیزند و سر فرود آرند و به فروتنی در آیند ، ما را از حق نشانی آید و در آن نشان پمانی بود ! و وجد ما از آن است ! گفتا : چه باشد که ایشانرا از آن وجد واستانند ؟

گفت، خوف و خطر بهم فراق اراهب گفت: راست گفتمی ای جنیده، ما در انجیل صورت این سعادت دیده ایم و خوانده ایم، همه راست است و درست، آنگاه راهب زنتار از کبر بگشاد و ایمان قبول کرد، پس برخاست و هم چون مشایخ چرخمی همی گشت و آخر بانگی بکرد و بجان به حضرت فرستاد!

۳۰ - وَهُمْ يَكْفُرُونَ يَا آلِ الرَّحْمٰنِ قُلْ هُوَ رَبِّيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ . آیه . ای محمد! این کافران قدر ما را نمی دانند، این بی حرمتان به نام ما کافر میشوند! ای محمد! تو ما را به پاکی بستای، و به یگانگی یاد کن، ما ذکر تو و ثنای تو به عالمی برگرفتیم، و تو را بجای جهانیان پسندیدیم، ای محمد، مقصود کائنات و نقطه دایره حادثات، خود توست، اگر نه جاهد و جلال تو بودی ما این عالم را خود نیا فریدی!

ای محمد، اگر چند نفر مانند بوجهل و بولهب حرمت نام ما نمی دارند و تعظیم آن در دل خود راه نمی دهند، تو دل تنگ مباش، و باین معنی اغم نخور، که ما در خزانه غیب خویش جوان مردانی داریم از میان امت تو، که پس از این روزگار، ایشانرا سر بیدین جهان درد هم و از خزان غیب ایشانرا بیرون آریم، که مونس دل ایشان نام ما بود و غذای جانشان مهرا ما! گویند شبلی وقتی هفت روز در وجد خویش رفته بود که هیچ طعامی و شرابی نخورد، غریب دریای رحمت گشته و سر در سیر خود گم کرده این کلمات پیوسته به زبان می گفت:

یاد خدایم غذای من! ثنای پروردگارم جامه من! شرم از خدا شراب من، جان من فدای دل من! دل من فدای روح من! روح من فدای خدا من! آخر چون آتش و جلد وی آرام شد او را پرسیدند که هفت روز بی نان و آب به سر آوردی! این چه حالت است؟ گفت: ای مسکین، کسی که او را با نام و یاد دوست خوش بود، آب و نانش بجای یاد آید؟! عیسی بن مریم و عارفی بزرگوار: آورده اند که حضرت عیسی (ع) شصت روز در مناجات حق بود و خوراکی و نوشیدنی به خاطر نیاورد و نگذشت! بعد از شصت روز به دلش گذشت که اگر گرفته نانی بودی آنرا به کار بردی، آن ساعت مناجات قطع شد و گرفته نانی پیش او نهاده شد، عیسی از اینکه مناجات قطع شد بگریست، پیری بر او بگذشت که بر روی او پرتو نیکان و سپای عارفان هویدا بود، عیسی او را گفت: ای شیخ مرا چنین حالی فتاد که در مناجات حق بودم، به خاطر من غذائی گذشت و آرزوی گیرده نانی در سینه من حرکت کرد و آن مناجات منقطع گردید! دعائے درکار من کن! پیر در شکفت شد و گفت: خداوند! اگر وقتی به خاطر من نان خطور کند مرا نیا مرزا!

به این حکایت نگر، ولی اعتقاد نکنی که ولی را بر عیسی برتری بود! که عیسی پیغمبر بود و هیچ مرتبه ای بالاتر از پیغمبری نیست! نهایت کار اولیاء، بدایت کار انبیاء است و در زیر آن سرتی است که بیان آن ناچارا و دانستن آن مهم است! ۱-: ۳۸ - وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ اَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً . آیه . ما پیش از تو ای محمد پیغمبرانی فرستادیم و برای آنها زنها و فرزندانها قرار دادیم .

بدانکه انبیاء از تأیید خدائی و تأثیر پیام بری، نیروی حفظ نفس باشد که اولیاء را آن نیرو نباشد! و بودن آن نیرو، آنانرا از بزرگداشت درگاه احدیت و پرورش دین و دیانت و موجبات نبوت باز ندارد، از این رو حفظ نفس خواهند و ایشانرا هیچ زیان برساند، لیکن اولیاء را آن نیرو نبود و اگر در حفظ نفس شوند در برگشت افتند!

از اینجا بود که موسی با آن همه کرامتها و معجزه ها که از حق دیده و یافته بود از خداوند نان خواست و هم چنین دیگر پیغمبران از خداوند طعام و شراب و حفظ نفس و نکاح زنان و مخالطت با آنان خواستند، و این آیت اشارت بدین معنی است! اولی کافران آنرا به عیب باز گفتند که اگر محمد پیغمبر بودی؟ او را بسا زنان چه کار بودی؟ و چرا به زن و فرزندان

پرداختی؟ خداوند آنرا جواب داد که همه پیغمبران چنین بوده اند از ن فرزند داشتند و آنرا از کار نبوت و ادای رسالت باز نداشت!

امیرالمؤمنین علی (ع) از اینجا گفت که: بهترین امت اسلام کسانی هستند که اشتغال به کارهای دنیا آنرا از کار آخرت باز ندارد و همچنین عکس آن یعنی کارهای آخرت آنرا از کار دنیا مانع نشود! مصطفی (ص) در این مورد گفت: اگر شما مانند من بهترین نماز و ستایش خدا را می داشتید کم می خندیدید و بسیار می گریستید و از معاشرت و مباشرت با زنان لذت نمی بردید! ...

ملاحظه کنید مصطفی (ص) با علم به این معنی، بواسطه نیروی تقرب و انبساط باخدای تعالی هیچ گاه حظ نفس، او را از حظ خدای باز نداشت و حظ خدای هم او را مانع حظ نفس نشد!

... لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ. آیه. حضرت امام جعفر صادق فرمود: برای هر دیداری وقتی است... و این عطا گفت: برای هر علمی بیانی، و برای هر بیانی زبانی و برای هر زبانی عبارتی و برای هر عبارتی راهی است، و برای هر راهی مدت و زمانی است! پس هر کس این مراتب و شرایط را نداند، سخن نباید بگوید!

❦ تفسیر لفظی ❦

۳۹- بِمَنْحُوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتْ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ. خداوند می ستیزد آنچه خواهد و بر جای می نهد. (آنچه خواهد) و مهر همه نسخه ها نزد او است.

۴۰- وَإِنْ مَا نُزِّلَتْكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَقَّيْتِكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ. اگر باز نمائیم به تو آنچه (آنچه) دشمنان را وعده میدهم (از یاری تو و کفر آنان) یا تو را پیش تر بمیرانیم (پس از آن آنها را تهدید نمائیم) بدان که بر تو پیغام رساندن و بر ما شمار مردم و پاداش دادن است.

۴۱- أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّنَا نَبِيُّ الْأَرْضِ نُنْقِضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يُحْكِمُ لِمَا مَعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ. آیا (منافقان و مشرکان) نمی بینند که شهر و اطراف زمین را از کفر می کاهیم و بر اسلام می افزائیم و خداوند حاکم است و باز شکننده حکم او کس نیست و اوست آسان توان و روان فرمان.

۴۲- وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَتَلَّاهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عَقَّبَى الدَّارَ. دشمنان پیش از این کافران هم کوشیدند و ساز (مکر) ساختند در حالیکه همه سازها و توانها خدا را است و او میداند که هر ترفتی چه میکند و کافران خواهند دانست که سرانجام کار که راست؟

۴۳- وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ. کافران می گویند: تو فرستاده خدا نیستی! بگو خدا میان من و شما گناه بسنده است! او همان کسی است که نزد او علم کتاب (تورات یا الوح محفوظ) است.

❦ تفسیر ادبی و عرفانی ❦

۳۹- بِمَنْحُوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتْ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ. آیه. بدانکه شاه راه دین حق سه چیز است: اسلام و سنت و اخلاص. در اسلام خائف باش، در سنت امیدوار باش، و در اخلاص دوستار باش. اسلام از ترس چاره نیست و سنت بی امید نیست، و اخلاص جز مایه دوستار نیست، ترسیده را گویند: همی بترس، امیدوار را گویند: همی جست و جو کن، دوستان را گویند: همی بسوزان! سرانجام، ترسیده را گویند: بترس، که روز ترس به سر آمد: امیدوار را

گویند: اندوه ملذذ که امیدت برآمد، و درخت شادی به برآمد، و دوستار را گریزند: شاد باش که شب هجر به پایان رسید و بامداد وصال برآمد. این حالات هر یکی را در عالم روشن خویش، عالم محو و اثبات است. ازل دل خائف ربای سترد و یقین مینهد، بجل می سترد وجود مینهد، شیره می سترد قناعت می نهد، حسدی سترد شفقت می نهد، بیم می سترد امنیت می نهد، ازل را جی اختیار می سترد تسلیم می نهد، تفرقت می سترد جمع می نهد، سرگردانی بنده می سترد نور سبقت می نهد. ازل دل محبت، رسوم انسانیت می سترد، شواهد حقیقت می نهد، صفات انسانی را محو و صفات خدائی اثبات می کند، شواهد شمارا محو و شاهد خود را اثبات می نماید، از شاهد بلندگان می کاهد و از شاهد خود می افزاید، تا چنانکه به اول خود بود، به آخر هم خود باشد!

پیر طریقت گفت: خدا یا، جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت و محو و اثبات تو راه اضافت برداشت تا کم گشت آنچه بنده در دست داشت! خداوند، زان تویی فرو دوزان رهی (بنده) می کاست تا آخر همان مانند که اول بود راست!

محنت همه در نهاد آب و گل ما است پیش ازل و گل چه بود آن حاصل ما است
خداوند جبار و غفار، اول بنده را در دریای کشف جلال به موج دهشت غرق کند، تا در غلبه انس، از خود رها شود، تا جایی که تن صبر بر نتابد و دل با عقل نبردازد، و نظر تمیز را نپاید، و بسان مستان به وادی دهشت سر در نهد نشنه و سرگردان، گهی گریان و گه خندان! نه فراغتی که دل رمیده باز جوید، و نه مساعدی که بخت خود با وی باز گوید! و به زبان انکسار به صفت افتقار همی گوید:

خداوند! این سوز ما امروز درد آمیز است، نه طاقت سر بردن نه جای گریز است! خدا یا، این چه تیغ است که چنین تیز است، نه جای آرام و نه جای پرهیز است، کریما، منزل ما چنین دور است، همراهان برگشتند که این کار غرور است، گر منزل ما سرور است، این انتظار سورا است و این محنت بالایی محنت، نور علی نور است!
باز به نظر لطف در میان جان بنده نگردد، و بنده ازان سگر به هوش آید، آرمیده الطاف عنایت وافر و خسته نور مشاهدت گردد، از خود باز رسته و دنیا و آخرت از پیش او برخاسته، به نسیم انس، زنده و یادگار ازل دیده، و شادی جاودان یافته گوید:

خدا یا، گاه از تویی گفتم، و گاه می نیوشیدم و میان لطف تو و جرم خود می اندیشیدم، و کشیدم آنچه کشیدم، همه نوش گشت چون آوای تو شنیدم.

لوح محو و اثبات: لوح محفوظ که اصل کتابها و مایه نسخهت ها است نزد خداوند است. گروهی گفتند: محو و اثبات به نحو عموم است که شامل سعادت، شقاوت، زندگی، مرگ، روزی و مانند آنها است. و دلیل آنها این است که یکی از صحابه گفت: خداوند! اگر مرا در لوح محفوظ شقی نوشته ای، آنرا محو کن و مرا سعید ثبت نما. دیگری گفت: خدا یا، اگر مرا در زمره سعیدان نوشته ای، مرا در میان آنان ثبت نما، و اگر در جمله شقیان نوشته ای آنرا محو کن و در ردیف سعیدان ثبت نما! دلیل دیگر، مصطفی فرمود: هر کس در راه خدا صدقه دهد و با پدر و مادر نیکوئی کند و نیکوکاری و صله رحیم کند، عمر او زیاد گردد و بدبختی او به خوشبختی گراید!

گروهی دیگر از عالمان دین گفته اند محو و اثبات در همه امور است جز درشش مورد: در آفرینش، در خوی، در روزی، در مرگ، در خوشبختی و بدبختی، که از محو و اثبات بیرون و همیشه ثابت هستند!

گروهی دیگر گفته اند: کتاب دو کتاب است: یکی کتاب محو و اثبات که قابل تغییر است و دیگری ام الكتاب که هیچ گونه تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد و برخی دیگر گویند محو، آنست که بنده گناهکار توبه کند و خداوند گناهان را از دیوان او برگرد و بجای آن ثواب نهد!

بعضی از عارفان گفته اند: مراد از محو، باطل است و از اثبات، حق است به دلیل جلاء الحق و زهق الباطل، نیز عالمان گفته اند: اینکه خداوند گروهی از جهانداران را می بزد و گروهی دیگر بجای آنها می نهد، این محور و اثبات است.

دیگری از دانشمندان گفته: چون آدمی به دنیا آید، روزی و مرگ ثابت میشود و چون میرد آن دو محو می گردد!

۴۱- اَوَلَمْ يَتَرَوْا اَنْتَانَا تَمَيُّ الْاَرْضِ نَتَقُصُّهَا مِنْ اَطْرَافِهَا. آیه. به زبان اهل اشارت و به ذوق ارباب معرفت، تفسیر این آیت در این خبر است که مصطفی فرمود: بدنیلان امت من چهل نفرند که هر وقت یکی از آنها میرد، یک نفر دیگر بجای او بدیل میشود، و چون فرمان خداوند رسد همگی قبض روح میشوند.

این خبر، اصلی است بزرگ در علوم حقایق و تمکین ارباب معارف، حکم حکم خداوندی است که تغییر پذیر نیست، خداوند نیست کارگزار، راست کار، پاک دار، کارها به حکمت خود پرداخته، بنیادها به علم خود ساخته، حکمها به خواست خود رانده، هر کسی را قسمتی رفته و هر یکی را به کاری داشته. چون می دانی که بر حکم وی اعتراض نیست به هر چه پیش آید رضاده، که جز از این راه نیست، و در راه دین منزلی بزرگوارتر از رضا دادن به حکم او نیست، و برای یافتن کرامت قرب، وسیلتی تمامتر از رضا نیست.

حسن بصری روزی بر رابعه عدوی درآمد و بانوی زمان خویش عقد نماز بسته بود، گفت ساعتی بر سجاده نماز وی بنشینم، و نگاه کردم در دیده راست او خاری شکسته دیدم و قطره های خون بر رخان وی روان گشته و به سجده گاه او رسیده و چون از نماز فارغ گشت گفتم این چه حال است، خار در دیده شکسته و جای نماز به خون دیده رنگین گشته؟ انگفت: ای حسن، به عزت آن خداوندی که این کینه را به عز اسلام عزیز کرده که مرا از این حال خبری نیست، ای حسن، در آن ساعت دلم بر صفتی بود که اگر ممکن شود هر محنتی و عقوبتی که در طبقات دوزخ است همه را میلی سازند و در دیده راستم کشند اگر دیده چشم خبر یابد، دست فرو کنم و دیده از بن برکنم!

به حق تو، به حق مهر تو، به صحبت تو
تو را خوش است که هر کس نور را بجای من است
که دیده برکنم، از دیده از رضای تو نیست
مرا بتر که مرا هیچ کس بجای تو نیست!

﴿سوره - ۱۴ - ابراهیم - (مکی) ۵۲ آیه﴾

﴿تفسیر لفظی﴾

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . بنام خداوند بخشنده مهربان.

۱- اَلرَّكِيْبَاتُ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ بِاِذْنِ رَبِّهِمْ اِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ . منم خدای دانا و بینا. این کتابی است که به تو فرورستادیم تا مردم را از تاریکیهای نادانی و کفر به روشنائی دانائی و ایمان آوری، به فرمان خدا ایشان بسوی راه خدای یکتای بی همتای نیکو سزای ببری.

۲- اللّٰهُ الَّذِیْ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْمَآءِ اِلَآ رِضِیْ وَ وِیْلٌ لِّلْكَٰفِرِیْنَ مِنْ عَذَابٍ شَدِیْدٍ . خدائی که آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است و وای بر کافران از عذاب سخت!

۳- الَّذِیْنَ یَسْتَحِبُّوْنَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا عَلٰی الْاٰخِرَةِ وَ یَصُدُّوْنَ عَنِ سَبِیْلِ اللّٰهِ وَ یَبْغُوْنَهَا عِوَجًا اُولٰٓئِكَ فِی ضَلٰلٍ یَبْعِدُ . کسانی که زندگانی این دنیا را به دوستی برزندگانی آخرت برمیگزینند و مردم را از راه خدا برمیگردانند و راه کج می جویند، آنان در گمراهی دورند.

۴- وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. ماهیچ پیام بری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش تا برای آنها پیغام ما را بیان کند، پس خداوند هر کس را که بخواهد (بر حسب استحقاق) گمراه کند و هر کس را که بخواهد راه نما شود. و او است ناونده با هر کاه کرده و دانوا راست دانش و درست کار.

۵- وَكَتَبْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِنَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ. ما موسی را با آیات و نشانیهای خویش فرستادیم و گفتیم که قوم خویش را از تاریکیهای کفر به روشنائی ایمان بیرون بر، و گذشته های روزگار خدا (بادشمنان را) به آنها یاد آوری کن که در این پیغام و در این یاد آوری نشانیها است برای مردم پرشکینا و پرسپاس.

۶- وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِذْ أَنْجَيْكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدُبُّونَ آبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ. (یاد بیار) وقتی که موسی به قوم خود گفت: نعمتهای خدا را یاد آرید، که شما را از خانواده فرعون رهائی داد، آنها تیکه بشما سخت ترین عذاب می رسانیدند، فرزندان شما را گلومی بریدند و زنهای شما را (برای بیدگاری) زنده می گذاشتند و در آن شما را از سوی خداوند آزمايشی بزرگ بود!

۷- وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ. هنگامی که خداوند شما را آگاهی داد که اگر شکر نعمت ها گزارید من بر آن می افزایم و اگر کفران نعمت کنید کفر من بسیار سخت است.

۸- وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ. موسی گفت (به قوم خود) اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوند، خداوند از همه بی نیاز و سزاوار ستایش است.

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریا بش نشینند گمرد

۹- أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي آفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكِّكَ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ. (بگو ای محمد) آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، از قوم نوح و طایفه عاد و ثمود و بعد از آنها که جز خدای، آنها را نداند، فرستادگانی با پیغامها و نشانیها به آنان آمدند، ایشان دستها را به دهان خویش باز نهادند و گفتند ما به آنچه که شما با آن فرستاده شده اید کافریم و ما در آنچه ما را دعوت می کنید شک و دودلی داریم.

تفسیر ادبی و عرفانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. شنیدن بسم الله موجب هیبت و هیبت متضمن فنا و غیبت است و شنیدن رحمن الرحیم موجب حضور و رجوع، و حضور متضمن بقا و تقرب است. الله قادر است و قدیم و مستوجب قدمت. رحمن است و قاهر و عظیم است و سزاوار عظمت ارحیم است و غافر و حلیم است و سزاوار فضیلت و کرامت. ای خدای بزرگ، ای خدای بخشنده مهربان، نه با قرب تواند و است و نه با یاد تو غم!

چشمی که نور را دید، شد از درد معافا جانی که نور را یافت، شد از مرگ مسلم

۱- آرا، کتاب انزلنا إلیک لخرج الناس من الظلمات إلی النور. آیه. ای محمد این چراغ قرآن که در دست تو است، افروزنده آن مائیم، راه بر آن، کسی بود که ما خواهم!

بزرگان دین گفتند: نشان راه بردن به خدا پنج چیز است: اول آنکه حق تعالی آنرا قبول کند. دوم آنکه او را دست گیرد. سوم آنکه دل وی در خود بندد. چهارم آنکه بر تو دوستی در دل او تابد. پنجم آنکه جان او را بوی وصال دماند. و اصل همه این پنج چیز، عنایت ازیلی است، چون عنایت بود، طاعت سبب ثبوت باشد و معصیت سبب مغفرت او اگر عنایت نبود، طاعت سبب ندامت و معصیت سبب شقاوت باشد!

۲- اللَّهُ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. آیه. هر که خویشتن به آفریننده جهان داد و دل خود به صحبت او پرداخت، کاینات و حوادث همه یک سر به خدمت وی پرداخت ا خداوند گوید: بنده من، آسمانها و زمین و هر چه در آن است ملک و ملک ما است، همه بنده ما هستند، اگر وفای عهد ما را میان بندی و چاکر وار، سر در ربه طاعت آری، همه را حلقه چاکری تو در گوش کنیم و مسخر تو گردانیم. و اگر سر از چنبر فرمان برگردانی، یادل خود با صحبت دیگری پردازی، همه را به دشمنی تو بر پای کنیم و قدم گاه تو بر زندان کنیم!

لطیفه: سلیمان پیغمبر با چنان مرتبت و منزلت بر تخت مملکت نشسته و شاد و روان دولت گسترانیده، جن و انس و طیور صف ها کشیده، تاج رسالت بر سر نهاده، بخاطرش بگذشت که امروز هیچ کس را جز پسر داود روان بود که این منزلت و رفعت عطا کنند! در حال، پادشاه فرمان رسید که ردای او از فرقتش در کشید! او برخاست و سلیمان روی در هم کشید و از سر سطوت خویش پاد را گفت: ردای مرا بازگردان، پاد گفت ای سلیمان، تو دل خود را به خود باز آر، تا ما ردای تو را به تو باز آریم! ۵- وَلَقَدْ آرَسْنَا مُوسَىٰ بِيَأْتِينَا أَن أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. آیه. ای محمد، ما موسی را همان فرمودیم که تو را می فرمائیم، همه را گفتیم چراغ دعوت بیفزوید و مردم را از تاریکیهای شکست و تردید به روشنائی یقین بخوانید و از تاریکی نادانی به روشنائی دانائی آرید.

... وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ. آیه. ای محمد به یادشان ده آن روزگار که شما نبودید و من شما را بودم، بی شما من کار شما را بساختم و پیمان دوستی بیستم، و رحمت از بهر شما بر خود نیشتم. این است رمز اینک:

پیر طریقت در مناجات گفت: الاهی، آن روز بجا باز یام که تو مرا بودی و من نبودم، تا به آن روز نرسم، میان آتش و دودم، اگر به دو گیتی آن روز را باز یام بر سودم و اگر بود تو خود را در یام به نبود خود خوشنودم، خدایا، من بجا بودم که تو مرا خواندی، من نه منم که تو مرا ماندی! الاهی مران کسی را که تو خود خواندی، آشکار مکن گناهی را که تو خود پوشیدی، کریم، خود بر گرفتگی و کس نگفت که بردار، اکنون که بر گرفتگی مگذار و در سایه لطف خود میدان را و جز به فضل و رحمت خود مسپار.

۷- وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ. آیه. یعنی اگر اسلام را سپاس گزاردید، من ایمان شما را افزایش دهم و اگر شکر ایمان کردید احسان شما را بیفزایم و اگر احسان را سپاس گزاردید، معرفت شما را زیاد کنم و اگر شکر معرفت بجا آوردید، وصال و قرب را زیاد گردانم و اگر سپاس آن دورا گزاردید، مشاهدت و دیدار را بیفزایم، و اگر آنچه را بشما دادم شکر نمودید، آنچه را از ملاقات خود وعده داده ام زیاد کنم!

داود پیغمبر گفت: خدا یا چگونه تو را شکر کنم که شکر من تجدد منتهی است از تو بر من؟ - ندا رسید ای داود: الآن مرا شکر گزاردی!

تفسیر لفظی

۱- قَالَتِ رُسُلُهُمْ أَفِئَةُ اللَّهِ تُشْكِكُ فَلَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى. رسولان ایشان گفتند: آیا در وجود خدا آفریننده آسمانها و زمین شکست است؟ او شما را

می خوانند که گناها نتان را بپامرزد و ناهنگام نام زده و معین شمارا درنگ دهد. قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَنَا عَمَّا كُنَّا بَعْبُدُ آبَاءَنَا فَمَا تُولُوا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ. گفتند: شما هم مانند ما بشار هستيد، می خواهيد ما را از آنچه پدران ما می پرستيدند بازداريد. برای ما دليل و حجتی روشن بياريد (تا ما ايمان آوريم).

۱۱- قَالَتْ لَهُمْ زُسَلَيْمٌ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَلَائِكًا لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِيَاذِنِ اللَّهُ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. رسولان ايشانرا گفتند ما هم مردمانی چون شما هستيم، ليکن خداوند منت و سپاس می گذارد بر بنده ای که می خواهد و مانمی توانيم برای شما حجتی آوريم جز به دستور خدای، پس بايد مؤمنان به خدا توکل کنند.

۱۲- وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَيْنَا سَبِيلَنَا وَلِنَصْصِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْنُونَنَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. ما را ميرسيد که به خدا توکل نکنيم در حالیکه ما را راه نمائی کرده و در برابر آزاری که بماد ايد شکيبائی می کنيم و اهل توکل بايد به خدا توکل کنند؟

۱۳- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوْدُنَّ فِيهَا مِلَّةِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ. کافران به رسولان خود گفتند: ما شما را از زمين خود بيرون می کنيم مگر آنکه برگريد و به کيش ما آييد. پس خداوند به رسولان وحی فرستاد که ما ستم کاران را هلاک خواهيم کرد.

۱۴- وَلَنُصَلِّبَنَّكُمْ أَلْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خُفِيَ مَقَامِي وَخُفِيَ وَعِيدِ. شما را پس از آنها در زمين خواهيم نشانيد و اين پاداش کسی است که به رستخيز مقام مرا تصديق و از وعيد من بيم دارد.

۱۵- وَأَسْتَفْتِحُكُمْ وَأُخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ. آنان عذاب خواستند و گفتند میان ما و رسولان، کار برگزار و برگشای، و کسانی که گردن کشی کردند و عناد داشتند نو میدشوند.

۱۶- مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ. از پس آن دوزخ است و او از آب زرد و چرك نوشانده ميشود.
۱۷- يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ. جرعه ای از آن آب به دهان می برسد لکن نمی تواند فرو برسد و درد مرگ از هر سو به او می آيد و او مردنی نيست و در پس او عذابى سخت و سستبر است.

۱۸- مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَيْهِ شَيْءٌ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْعَبِيدُ. مثل (سان) کردار کسانی که به خداوندشان کافر شدند مانند خاکستر خشک است که در روز توفانی باد سختی به آن بوزد و نتوانند از آنچه کسب کرده اند کاری کنند، این است گمراهی و تباهی دورا

۱۹- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ. نبيی که خداوند آسمانها و زمين را به حق آفريد، اگر بخواهد شمارا می برسد و مردم تازه ای می آورد؟!

۲۰- وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ. و این کار بر خداوند دشوار نيست.

۲۱- وَيَرْزُقُ اللَّهُ جَمِيعًا بِمَا نَالُوا لِيَلْبِذُوا مِنْ أَسْتَكْبَرُوا وَإِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ. عتلا من عذاب الله من شئ. پس از آن ضعيفان و پس روان به گردن کشان گفتند: ما پيرو شما بوديم آيا شما از ما بی نیازيد که از عذاب خداوند بهره ای برداريد؟ قَالُوا وَاللَّوْهَاءِ إِنَّا إِلَهُكُمْ لَنَهْدِيَنَّا اللَّهُ لَنَهْدِيَنَّاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرٌ أَمْ عَلَيْنَا صَبْرٌ نَامَا لِلنَّامِينَ.

گرددن کیشان گفتند اگر خداوند ما را هدایت کرده بود ما هم شما را هدایت می کردیم، حال دیگر برای ما مساوی است که خروش و ناله کنیم یا شکیبائی نمائیم اما پناه گاهی از عذاب نیست.

۲۲- وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي. شیطان به آنها گفت: آنگاه که کارها برگزیده شده (وحسابها رسیدگی شده بود) خداوند به شما وعده حق داد و من بشما وعده کج و ناخق دادم و به آنچه گفتم خلاف کردم و من بر شما سلطه ای نداشتم، شما را دعوت کردم، شما هم دعوت مرا اجابت کردید. فَلَا تَلُومُوا نَفْسَكُمْ مَا آتَاكُمْ بِمُضَرِّ حَيْبٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُضَرِّ حَيْبٍ أَيْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ أَلِيمٌ. پس مراسم زنش و ملامت نکنید بلکه خودتان را سرزنش کنید، نه شما فریادرس منید و نه من فریادرس شما! من درد دنیا به آنچه مرا شرکت دادید کافر بودم و کافران را فردا عذاب است دردناک!

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۰- قَالَتْ رُسُلُهُمْ آفَىٰ لِلَّهِ شُرُكُكُمْ آيَةٌ. تاسرمه عنایت، با میل هدایت در دیده، تو نکشد، آیات و ربایات قدرت او نبینی او عجایب و بدایع فطرت او نشناسی، رسولان خود در شکفت شدند که آیا در آفرینش، کسی باشد که در یگانگی و یکتائی خداوند شک داشته باشد؟ پس از آنکه آن همه دلیلهای کلتی و جزئی بر بی همتائی او گواهی دادند؟!

مرد باید که بوی نماند یرد ورنه عالم پر از نسیم صبا است!

لیکن چون زهر افعی بر جان بیچاره ای مستولی گردد، هزار خروار تریاق سود نکند! آفریدگار زمین و آسمان، کبردگار جهان و جهانیان، بی نیاز از طاعت بندگان، تانماید نبینی، تاخواند نروی، می خواند شمارا که باز آئید، درگاه ما لزوم گیرید، چون می دانید که جز من خداوندی نیست، از من آمرزش خواهید که ما را از گناه آمرزیدن باک نیست، عیب خود عرضه کنید که ما را از معیوب پذیرفتن عار نیست، بنده را به گناه گرفتن انتقام است. و ما را با بندگان انتقام نیست، شیطان دشمن شماست از وی دوری کنید، او را دشمن دارید، فرمان او مبرید، دعوت او اجابت مکنید، او خود خرمن سوخته، تو را سوخته خرمن خواهد تا تو را با خود به دوزخ برود!

خداوند همرا به بهشت می خواند، لکن تا خود که را شایسته قبول داند و بار دهد و مقبول حضرت بی نیاز گردد! آنان که به درگاه بی نیازی پذیرفته شدند، پرچم سعادت و رایت اقبال بر درگاه سینه آنان نصب گردد، و کلید خزانه های نیکوئیها و خوبیها در کف کفایت آنان نهند، و دیواری از پناه به گرد روزگار آنان کشند، تا صولت دعوت شیطان به دل آنان راه نیابد، آن گاه جمال بی نهایت بر دل ایشان تجلی کند، و از یک جانب، عنایت شریعت او را مدد دهد، و از دیگر جانب، جلال حقیقت او را نوازد، پس چه عجب باشد اگر بنده ای با این عنایت و رعایت مقبول درگاه الاهیّت شود؟

۱۲- وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا. آیه. تو کُل نشان یقین است و مایه ایمان و ثمره توحید، و آنرا دودرجه است: یکی تو کُل عام برای کاسبان امت و دیگری تو کُل خاص برای راضیان حضرت. تو کُل عام آنست که از راه اسباب برنجیزی، و از کسب و تجارت و فلاح که سنت شریعت است دست برنداری، و در همان حال تنها اعتماد بر کسب نکنی و روزی را از اسباب نبینی بلکه از سبب سازدانی، و اعتماد جز بر فضل او نکنی، و حرکات و اسباب و نیرو و توانائی از داد او بدانی، و البته در این تو کُل، اسباب در میان دیدن روا است لیکن به اسباب ماندن خطا است. پیر طریقت گفت: سبب ندیدن، نادانی است، اما با سبب ماندن شرک است. بهشت در میان ندیدن بی شرعی است،

اما با بهشت ماندن، دون همتی است از روی احکام شریعت، اگر کسی در غاری نشیند که راه گذر مردم بر او نبود و آنجا گیاه هم نباشد، در آنجا و در آنجا توکّل حرام است که او در هلاک خویش شده و فرمان حق در کار اقسام روزی و انواع خلاق رانده است.

آورده اند که در بنی اسرائیل زاهدی از شهر بیرون شد و در غاری نشست که توکّل می‌کنم تا روزی من به من رسد! یک هفته برآمد و هیچ روزی پدید نیامد و به هلاک نزدیک گشت، به پیغمبر روز، پیغام آمد که آن زاهد را گوی: به عزت من تا به شهر نشوی و در میان مردم نروی من تو را روزی ندهم. پس به فرمان حق به شهر باز آمد، و آسایشها آغاز کرد، از هر جانبی هر کسی تقریبی می‌کرد و چیزی می‌آورد! در دل وی افتاد که این چه حال است؟ پاسخ شنید که می‌گوید: تو خواستی به زهد خویش، حکمت ما را باطل کنی، ندانستی که من روزی بندگان را که از دست یک دگر دهم، دوست تر دارم تا از قدرت خویش، تو بندگی کن، و کار روزی گماری را به ما واگذار!

... وَ لَتَبْصِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. آیه. حسین منصور حلاج، زاهدی را در بیابان دید، گفت: چه می‌کنی؟ گفت قدم خود در توکّل درست می‌کنم، حلاج گفت: عمر خود را در عمران باطلت تلف کردی، پس فنای تو وحدت کجا است؟

یکی از صحابه رسول خدا بیمار شد، او را گفتند: طیب بیاریم تا تو را درمان کند، گفت: طیب مرا دید و گفت: من هر چه اراده کنم انجام می‌دهم ولی تو باید صبر داشته باشی! و این آیت به ما می‌آموزد که باید بر رنج شکیبایی بود و بر ادب صبر داشت که محمّل درد کردن از توکّل است، که هر کس بر رنج صبر کند و نماند، او را هم مقام متوکّلان است و هم مقام صابران، و در روش دین داری، از این دو مقام عزیز تریابی!

در اخبار آمده که موسی (ع) را علتی پدید آمد، طبیبان گفتند داروی این علت فلان چیز است، موسی گفت: دارو نکم تا خدا خود عافیت فرستد و شفا دهد، علت بر او دراز گشت، گفتند ای موسی این داروی تجزیه شده اگر به کار بندی در آن شفا باشد، موسی نشنید و دارو نکرد، تا از مصدر جلال وحی آمد که ای موسی، اگر تو دارو نخوری من شفا ندهم، موسی دارو بخورد و در حال شفا یافت!

لطیفه: آنگاه موسی را چیزی در دل آمد که بار خدا یا این چون است؟ وحی آمد که ای موسی، تو چو پی مپرس و اسرار سنت ما را محجوبی، که کس را به اسرار الاهیت ما راه نیست و گفتن چون و چرا روا، نه!

این است بیان درجه اول در توکّل که هم اسباب بیند و هم سبب ساز، اما دانند که اسباب از سبب ساز است و آفریده از آفریدگار! همه از یک اصل می‌رود و فاعل یکی بیش نیست و بردیگری حوالت نه! و بنده تا در این مقام است در تفرقه است که در دایره جمع نیست و چون از این درجه گذشت، آن توکّل خاصان و راضیان است و آن حال بتدگانی است که از سبب ساز و اسباب نپردانند همه را یکی بینند و یکی شناسند، دیگران کار به او سپارند و اینان خود را به او سپارند! دیگران از او خواهند و ایشان خود او خواهند، دیگران به عطا آرام گیرند و اینان به عطا کننده آرام گیرند. این گونه توکّل چراغی است در دل که اینک منم، و ندانی است در گوش که آید درم و نشانی است روشن که بانو اندرم.

توکّل و صبر: خداوند عالمیان، در باره متوکّلان گوید: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ، خداوند توکّل کنندگان را دوست دارد، و در باره صابران گوید: إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ، خداوند صبر کنندگان را دوست دارد و برای کمال شرافت و فضیلت صبر است که خداوند بیشتر از هفتاد جای در قرآن از صبر یاد کرده و هر درجه بالاتر و نیکوتر را به صبر حوالت

فرموده، و مزدی نهایت و ثواب بی شمار را به صبر داده و فرموده: **إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ**. خداوند رحمت و صلوات را با هم جمع نکرد مگر با صبرها که فرمود: **أُولَئِكَ كَفَّلْنَا مِنْهُمْ صَلَوَاتٍ وَرَحْمَةً مِنْ رَبِّهِمْ**. و در خبر است که صبر گنجی است از گنجهای گران بها، و اگر صبر، مردی بودی، مردی کریم بودی!

لطیفه: عیسی (ع) ز اوحی آمد که ای عیسی، نیایی آنچه خواهی! تا صبر کنی بر آنچه نخواهی! **ا. محمد مصطفی (ص)** قومی را دید پرسید: مؤمنانید؟ گفتند: آری، گفت: نشان ایمان چیست؟ گفتند: بر نعمت شکر کنیم و در رحمت صبر و به قضای الاهی راضی هستیم. **مصطفی فرمود: سوگند به خدای که به، شما مؤمنانید!**

تفسیر لفظی

۲۳- **وَأَدْخِلِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّةٌ فِيهَا سَلَامٌ**. کسانی را که ایمان آوردند به بهشتانی درآرند که بجوی ها از زیر درختان آن روان است، در آنجا جاویدان به دستور خداوند، نوازش و درود آنها بایک دگر سلام است.

۲۴- **الَّذِينَ كَفَرُوا ضُرِبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ**. نبینی چگونه خداوند مثل زده است سخن خوش پاک را به درخت خوش پاک که بیخ آن در زمین استوار و شاخ و برگ آن در بالا است.

۲۵- **تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**. آن درخت هر زمان میوه خود را به دستور پروردگارش می دهد و خداوند این مثلها را برای مردم می زند تا باشد که مگر دریابند و متذکر شوند!

۲۶- **وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مِثْلَ الْهَامِ مِنْ قَرَارٍ وَمَثَلُ (سان) سخن ناراست و ناپاک چون درخت ناخوش و ناشیرین است که فراجنبانیدند و درویندند از سر زمین و آنرا در زمین قرار و آرام نیست!**

۲۷- **يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ**. خداوند مؤمنان را به سخن درست و راست استوار می دارد هم در دنیا و هم در آخرت، و بی ایمانان را در گمراهی می دارد و می کند آنچه خود خواهد.

۲۸- **الَّذِينَ كَفَرُوا وَآمَنُوا بِقَوْلِ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَدُوا وَقَوْمَهُمْ ذُرِّيَّةً نَبَوِيَّةً كَانُوا يَكْفُرُونَ**. خدا را به ناشکری و ناسپاسی بدل کردند و به آن کافر شدند و قوم خود را به وادی هلاکت و تباهی و نومیدی فرود آوردند؟

۲۹- **جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَنَسُوا الْقَرَارَ**. آنان داخل دوزخ شوند و بد آرام گاهی است!

۳۰- **وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّمَا مَصِيرُكُمْ إِلَى النَّارِ**. و برای خدا هم تانیا قرار دادند تا از راه راست گمراه شوند. بگو بر همین روزگار بمانید که سرانجام شما به آتش است.

۳۱- **قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَمَلًا نِيَّةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ يَوْمٌ لَا يَبْتَغِ فِيهِ وَلَا يَخْلُجُ فِيهِ**. ای محمد، بگو به بندگان من که ایمان آوردند، نماز را بر پای دارند و از آنچه آنان را روزی داده ایم پنهانی و آشکار انفاق و بخشش کنند، پیش از آن روزی که نه دادوستد به کار آید و نه دوستی.

۳۲- **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا**

لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِكَيْ لِيَسْجُرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ. خداوند کسی است که آسمانها و زمین را آفریده و از آسمان آب فرو فرستاده پس از آن با آب میوه های گوناگون روزی شما را قرار داده، و کشتی را در دریاها مسخر شما کرده تا به دستور خداوند در دریا به فرمان او رود و جری ها را مسخر شما قرار داده (تا از آن بهره مند شوید).

۳۳- وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ذَاتَيْبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ. و آفتاب و ماه را مسخر شما قرار داد که دائم تابان و در حرکتند و شب و روز را هم مسخر شما کرده (که از آن بهره می برید).

۳۴- وَآتَيْكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ. و به شما داد آنچه خواستید و اگر نعمت های الهی را شمارید از عهده شماره آن بر نمی آید، که آدمی ستم گری است بسیار ناسپاس!

تفسیر ادبی و عرفانی

۲۳- وَأَدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ. آیه. معنی آنست که مؤمنان و دوستان را فردا به بهشت آرند، در آن سرای پیروزی و نعم باقی و ملک جاودانی. از ظاهر لفظ ادخِل فهمیده میشود که از روز آزل این حکم رانده شده که مؤمنان را به بهشت فرود آرند، نه آنکه حکمی نواست کرده ازل است که آشکار میکند، یعنی که نه امروزشان می نوازند، که در آزلشان نواخته و این کار را پرداخته است.

لطیفه: عابد همه نظاره آینه کند، بیم وی ازان باشد که فردا با من چه کنند؟ عارف همه نظاره آزل کند، سوزش همه آن باشد که در آزل با من چه کرده اند! او که در آینه نگیرد، همه رکوع و سجود ببندد، او که در آزل نگیرد، همه وجود ببندد! از دیدار خود غایب بود، نه خود را ببندد نه از خود، بلکه همه حق را ببندد و حق را داند. آن کس که به آینه نگیرد، هر چه بدو دهند بپدیرد و به آن قانع شود، ولی آن کس که به آزل نگیرد نه چیزی قبول کند و نه به چیزی قانع گردد، اگر هر چه در دو عالم است، خلعتی باشد که او را بیازیند! هر لحظه ای که بگذرد برهنه تر باشد. و اگر همه عالم مانده ای سازند و پیش دل وی نهند، او را از آن مانده چاشنی نیابد!

عارفی گوید: اگر دو جهان را لقمه ای می ساختند و در حوصله پردرد بویزید می نهادند، هنوز او را سیری نمی دیدند! او فریاد همی داشت که من گرفتار عیانم، به خبر قناعت چون کنم! من که نقد را جویانم به امید کفایت چون کنم!

بی توای آرام جانم زند سمانی چون کنم چون نباشی در کنارم شادمانی چون کنم!

... تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ. آیه. بهشت را مردی باید که در راه خدا بانفس خود به مهر و با شیطان به صبر و بادشمن به تیغ جهاد کنند، تا این درجه ها گذرانند و به فردوس رسند و با سلام آنها را تحیت گویند، گروهی را تحیت و سلام فرشته و گروهی سلام و تحیت خداوند! سلام فرشته خاص اهل طاعت و عبادت باشد و سلام خداوند ویرة اصل صفوت و قربت است! که سلام آزادی و رستگاری است که می گوید: از سوختن آزاد گشتند و از جدائی رستند، اینجا نه عتاب است نه حجاب، هان که وقت سماع است و دیدار و شراب!

بیر طریقت گوید: ای جوان مرد، بسیار مثال که بس نماند تا آنچه خبر است عیان شود، و خورشید وصال از مشرق یافت تابان گردد، همه آرزوها نقد شود و دیده دل و جان هر سه به او نگران شود:

چه باشد گر خوری صد سال نيمار چو بینی دوست را يك روز پيدار

۲۴- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ. آیه. سخن پاک و گفت راست که از دهن مؤمن بیرون آید هم چون درخت پاک است که میوه پاک بیرون دهد و درخت پاک بر تربت پاک با آب خوش، جزمیوه نیکو و شیرین ندهد.

لطیفه: تربت پاک، نفس بنده مؤمن است و درخت پاک درخت معرفت است، و آب خوش آب لدامت است، میوه شیرین کلمه توحید است. همان گونه که درخت ریشه به زمین فرو برسد، معرفت و ایمان هم در دل مؤمن ریشه دواند، و چنانکه شاخه بر هوا میوه آرد، درخت معرفت توحید هم ایمان به زبان و عمل به ارکان آرد و هر دو بالا روند که:

فرمود: **رَالْتِيَهْ يَبْصَعْدُ الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ وَالْحَمَلُ الصَّالِحُ** آیه. همان گونه که قوام درخت به ریشه و ساقه و شاخه است، درخت ایمان هم به سه چیز برکمال است: اقرار به زبان، تصدیق به چنان، و عمل به ارکان ا- که این حدیث از پیغمبر است. **پیوتریقت گفت:** خدایا، آب عنایت تو به سنگ رسیده، سنگ بارگرفت، سنگ درخت رویانید، درخت میوه بارگرفت، چه درختی؟ درختی که بارش همه شادی، مزه اش همه انس و بویش همه آزادی! درختی که ریشه آن در زمین وفا، شاخ آن بر هوای رضا، میوه آن معرفت و صفا، حاصل آن دیدار و لقا!

۲۵- **تُوْنِي اَكْلَهَا كُلَّ حَيِّنٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا** آیه. آن درخت که خداوند ایمان مؤمنان را بدان مثل زد، درختی است بهشتی که میوه آن هرگز بریده نگردد و به سر نیاید، چنانکه دلهای اهل عرفان از میوه های ایمان هرگز بریده نشود و دلهای اهل حقیقت از آن میوه ها هیچ گاه منصرف و منقطع نگردد، و این میوه ها همیشه و در همه حال در دست رس آنان است و هرگز از دیده ها دور نشود.

۲۶- **وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ** آیه. سخن ناپاک چون درخت ناپاک است. گویند این درخت ناپاک درخت شهوتهاست و زمین آن نفس امّاره و آب آن آرزوها، و میوه آن گناه ها، و حاصل آن دوزخ است. و نهاد کافر چون زمین شوره است، از شوره زمین هرگز درخت خوش نروید، هر چند باران خوش بر او بارد (زمین شوره سنبُل بر نیارد، در او تخم عمل ضایع مگردان. سعدی) باران هر چند پاک است و خوش، اما تا بر کجا بارد؟ چون بر صدف آید، گوهر روید، و چون بر مزبله بارد، کرم زاید! پس کار عمده با زمین است و تخم، نه با آب و تخم.

خداوند در این جا دو بنده را مثال زد: یکی آشنا، یکی بیگانه، گفت: **مَثَلُ أَنفُسٍ مِثْلُ دُودِ دَرَجَاتٍ** است یکی شیرین یکی تلخ، تلخ هم از همان آب خورد که شیرین خورد! تلخ را گناهی نباشد که تلخ آمده! و شیرین را هنری نبود که شیرین آمده، لیکن این تخم را بر سبیل شایستگی افکنند و آن تخم بر سبیل ناشایستگی! پس کار نه به آنست که از کسی گسستل آید و از کسی عمل! کار آن دارد که در آزل شایسته آمد! تلخ را چه سود که آب خوش در بر دارد! و خارا چه حاصل که گسل بر سردارد! |

۲۷- **يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ** آیه. تثبیت عارف آنست که وی را درد نیاز زندگانی به استقامت دهد، زندگانی که دامن او پاک دارد و چشم او بیدار و راه او راست و مرکب او رهوار تا به در مرگ! آنگاه زندگانی حقیقی آغاز کند و به حیات طیب رسد و از سایه انسانیت و صفت کسب و دی خلاصی یافته و به قرارگاه عزت خود رسیده و شرف خود را بر فرشتگان بدیده! |

لطیفه: پیغمبر به یکی از صحابه فرموده: وقتی دو فرشته دیدی که در گور بر توطا هر شوند چه خواهی کرد؟ گفت آیا عقل من باقی است فرمود بلی، گفت پس برو ندارم! از حضرت صادق آل محمد (ع) پرسیدند: راجع به دو فرشته نکیر و منکر چه می گوئید؟ فرمود: نکیر و منکر بر قبر کافر آیند و بر قبر مؤمن بشیر و همیشه آیند!

تفسیر لفظی

۳۵- **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ إِلَّا صَنَامًا** (یاد بیاور) هنگامیکه ابراهیم گفت: خداوند این شهر را (مکه) امن و امان قرار ده و مرا و فرزندانم را از پرستش بت دور نگاه دار.

۳۶ - رَبِّ انْتَهُنْ اَصْلَانِ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَنَنْتَبِعُنِي فَاِنَّهُ مُبْتَلٰى وَمَنْ عَصَانِي فَاِنَّكَ عَتُوْرٌ رَّحِيْمٌ . پروردگارا، این بتان بسیاری از مردمان را گمراه کردند، پس هر کس پیرو من است (در توحید تو) او از من است و هر کس بر من عاصی شود، تو خداوند آمرزنده و بخشنده و عیب پوشی .

۳۷ - رَبَّنَا اِنَّا اَسْكَنْتُمْ مِّنْ ذُرِّيَّتِيْ بِيَّوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ اَفْتِدَةَ مِّنَ النَّاسِ شَهْوٰى اِلَيْهِمْ وَاَرْزُقْنِهِمْ مِّنَ الشُّمْرٰتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ . خداوند، من از فرزندان خودم در این هامون پی بر، بنشاندم به نزدیک خانه تو، خانه آرم داشته شده و بزرگ داشته، خداوند دلهای گروهی از مردمان را چنان کن که به این خانه بشتابند و آنان را از میوه ها روزی رسان تا مگر سپاس تو گزارند .

۳۸ - رَبَّنَا اِنَّكَ تَعَلَّمُ مَا نُبْخَفِيْ وَمَا نُبْخَفِيْ عَلَيَّ اللهُ مِّنْ شَيْءٍ فِى الْاَرْضِ وَلَا فِى السَّمٰوٰتِ . خداوند، تو میدانی آنچه ما در دل داریم (از سوز بر فرزندان) و آنچه آشکار داریم (از فرمان برداری) و بر خدای هیچ چیزی پنهان و پوشیده نمی ماند نه در زمین و نه در آسمان !

۳۹ - الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ وَهَبَ لِيْ عَنٰى الْكَبِيْرَ اِسْمٰعِيْلَ . (از هاجر کنیز مصری) وَاَنْطِقُ (از ساره) اِنْ رَبِّىْ لَسَمِيْعُ الدُّعٰءِ . سپاس مر خدای را که در پیری اسمعیل واسحق را به من داد، که پروردگاری من (براستی) شنونده دعا است .

۴۰ - رَبِّ اجْعَلْنِيْ مُقِيْمَ الصَّلٰوةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِيْ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعٰى . پروردگارا، مرا نماز برپا کن قرارده و از فرزندان من نیز، پروردگارا، دعای مرا بپذیر (و نبوش و پاسخ گو) .

۴۱ - رَبَّنَا اغْفِرْ لِيْ وَلِوَالِدِيْ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ يَوْمَ يَقُوْمُ الْحِسَابُ . پروردگارا، مرا و پدر و مادرم را بپامرز و همه مؤمنان را، روزی که حساب خلاق برپا میشود .

۴۲ - وَلَا تَحْسَبَنَّ اِلٰهًا غٰفِيْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُوْنَ اِنَّمَّا يُوْخَّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْتَكِصُنْ فِيْهِ الْاَبْصَارُ . مبنی دار (ای فرستاده من) که خدای از ستم کاران نا آگاه باشد، همانا آنان را باز می دارد برای روزی که چشمها (از دهشت) برهواداشته (و فرو مانده) .

۴۳ - مُهْطِعِيْنَ مَتَّعِيْ رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ اِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَاَفْتِدَتُهُمْ هَوٰءٌ . در حال شتاب سرها بالا داشته نتوانند از جای که می نگرند چشم برگردانند و دلباشان همه هوی و هوس (و از خیر د و شکیبایی تهی است) .

۴۴ - وَاَنْتَ رَا النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُوْلُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا رَبَّنَا اَخْرَجْنَا اِلَى اَجَلٍ قَرِيْبٍ نُّجِيْبٌ دَعْوَتِكَ وَتَتَّبِعُ الرَّسُوْلَ اَوْلَمَ تَكُوْنُوْا اَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِّنْ زَوَالٍ . (ای محمد) مردم را به روز عذاب بترسان (روزی که مرگ به ایشان رسد) پس ناگرویدگان گویند پروردگارا، پس دان ما را درنگی و مهلتی و هنگامی نزدیک، نادعوت تو را اجابت کنیم و فرستادگان را پیروی نمائیم ، (ایشان را بگو) آیا نه از پیش سوگندی خوردید ا برای شما برگشتن از مرگ به زندگی راه نیست .

۴۵ - وَتَسْكَنُكُمْ فِىْ مَسٰكِنٍ اَلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْاَمْثَالَ . و در نشستن گاه ستم کاران نشستید و بر شما نمایان شد که چگونه با ایشان رفتار کردیم، و شما را، به آنان مثل زدیم (و در ایشان عبرتها نمودیم) .

۴۶ - وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللّٰهِ مَكْرُهُمْ وَاِنْ كُنَّا مَسْكُوْرُهُمْ لَشَرُّوْا مِنْهُ الْجِبَالُ هُمْ كُوْشِبُهَا . در مکر خود کردند و جزای مکر آنها نزد خدا است، هر چند که مکر آنان کوه ها را از جای برکنند ا به اسلام اثری ندارد ا

۴۷- فَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ مُخْلِيفًا وَعِنْدَهُ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ پس مینداز (ای محمد) که خداوند وعده‌ای که به رسولانش داده خلاف کند چون خداوند با هر کاورنده، تاونده است و از دشمنان کین ستاننده !

۴۸- يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ بَيْرَزْوَانَ اللَّهُ الْوَاحِدَ الْقَهَّارَ. آن روز که زمین بدل شود به زمین دیگر و آسمانها به آسمانهای دیگر و بیرون آیند (همگی از گورها) به فرمان خدای یکتای فروشکننده و خشم آورنده !

۴۹- وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ. کافران را آن روز بینی که با هم در بندها بسته شده‌اند (همه بایکدگر).

۵۰- سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرِانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ. پوششها و پیراهنشان از روغن سیاه‌گندیده و آتش روی آنان را می‌پوشاند.

۵۱- لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ. تا خداوند پاداش دهد هر کس را به آنچه کرده است، که خداوند زود حساب و تند شمار است.

۵۲- هَذَا ابْلَاحٌ لِلنَّاسِ وَيُتُنذِرُ رُوبِهِ وَيَلْعَلُمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. این (قرآن) بند دادنی و باز نمودنی است مردم را، تا بیم دهند آنانرا و آگاهشان کنند و بدانند که خدا خدای یکتا و یگانه است و تا خردمندان و صاحبان عقل در یابند و متذکر شوند.

تفسیر ادبی و عرفانی

۳۵- وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا. آیه. ابراهیم از حقّ دو چیز خواست: یکی امن مکه از استیلای دشمن، دیگری امن دل از غلبه سلطان هوی و هوس. گفت: بار خدایا، این شهر را حرّی گردان ایمن، که هیچ جباری نتواند بر آن دست یابد و هیچ کس را در ترس نبود. خداوند دعای وی را اجابت فرمود، و آنرا حرّی مبارک ساخت و جانی امن، هرگز جباری را در آن راه نهد و هر کس که در آن شود از آدمی و غیر آدمی، از صید وحشی و مرغِ هوائی او را بیم نیست. و امن دل که خواست از روی اشارت آنست که گفت: وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ إِلَّا صَنَامًا. یعنی خداوندا، مرا و ذریه‌ام را از پرستش بتها دوردار. پس هر چه تورا از حقّ باز دارد صنم تو است، و هر چه دلت بدان گراید و نیگردد جز از حقّ، آن هوای تو است.

۳۶- رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ. آیه. این بتها باعث گمراهی بیشتر مردم هستند، از این رو ابراهیم از خداوند درخواست کرد که خود و خانواده‌اش را از پرستیدن بتها در امان دارد.

خداوند فرمود: ای مؤمنان اگر می‌خواهید که دلهاتان را حرّم نظر خود گردانم، و از حجاب دوری و بریدگی ایمن دازم، یکبارگی روی به من نمید و از همه برگردید.

حضرت امام جعفر صادق (ع) در تفسیر آیه (وَاجْتَنِبْنِي) فرموده: ابراهیم گفت: بار خدایا، مرا خلقت دادی، دیده من از دیدن آن بگردان تا نه از خود بیمم و فرزندان مرا که نبوت دادی، ایشانرا بسته فعل خود مگردان.

۳۷- رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُيُوتًا غَيْرَ ذِي زَرْعٍ. خداوند مردم جهان را به این آیت، طریق تو گسل و ترک اعتماد بر اسباب آموخت و باز نمود که خود را در سایه عنایت حق داشتن، بهتر است از سایه نعمت وی برای خود خواستن ! که در هر حال نعمت تابع عنایت است.

گویند: وقتی سلطان محمود غزنوی لشکریان خود را می‌نواخت و هر کس را خلعتی فراخور حال همی داد، و همه

مقصود او این بود که تا ایا از زونی کند و خلعتی خواهد ایا از هم چنان کر بسته و به خدمت ایستاده و زبان معارضه بریده و همت از آن همه نعمت و خلعت برداشته ام محمود گفتم ای غلام، تو را از این همه مال و نعمت آرزوی بود؟ ایا از خدمت بجا آورد و تواضع کرد و گفتم: چون تو هستی، همه بجهان از آن من است ا

فَاذِلْ زَعَالِيْقَتَ يَمَّانَةَ نَشُوْد
تَا هَر دَو جِهَانَتِ اَز مِيانَه نَشُوْد

يَكْ نَيْبِرْ تَوْرَا سَوِي نَشَانَه نَشُوْد

كَشْتِي بَه سَلَامَتِ بَه كَرَانَه نَشُوْد

... فَتَجْعَلْ اَفْتِيْدَةَ مِنْ النَّاسِ سَوِي الْيَنْهِيْمِ . آیه. هر که یکبارگی به خدمت حق پردازد، عالمیان دل به محبت وی پردازند، این دوستی، اول از حق بیوند آنگاه به خلق سرایت کند .

لطیفه: یک ذره جمال محبت ازلی در دیده موسی نهادند تا فرعون جان و دل و دیده خود را بر شاهد آن ذره همی فشاند و شب و روز جز این کار نه اشقی که به دست خویش گهواره موسی را می جنبانیدی .

۴۰- رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ . آیه . خداوند ابراهیم را فرمود خانه کعبه را بنا ساز، ابراهیم آنرا چنانکه فرمود بساخت، و تمام کرد آنگاه فرمود: پروردگارا، از ما بپذیر آنچه کردیم ا فرمان آمد ای ابراهیم، فعل خود و منت خود بینی در آنچه کردی، و نمی دانی که آن توفیق از ما و منت ما بود که خانه بساختی ا این بود که ابراهیم از خداوند دوری خود و خانواده اش را از بت پرستی و خود پرستی درخواست کرد ا

۴۲- وَلَا تَحْسَبَنَّ اَللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَتَّبِعُمُ الْظَّالِمُوْنَ . آیه. آن ساعت که مظلوم از دست ظالم به رنج آید، و از درد دل و سوز جگر به حق نالد، از آن ناله و سوز، زلزله در طبقات آسمان افتد و مقربان در غلغله آیند، و آن دعای مظلوم بر مثال شراره آتش سوی هوا بر شود و تا به حضرت باری هیچ چیز حجاب آن نشود و خداوند فرماید: به عزیم سو گند که تو را از این پس یاری خواهم کرد .

مصطفی فرمود: از دعای مظلوم بترسید هر چند کافر باشد زیرا میان خداوند و مردم ستم دیده حجابی نیست .
یکی از بزرگان دین حکایت کند که: مردی را در طواف کعبه دیدم که می گفت: هر کس مرا ببیند و حال مرا باز داند هرگز بر کسی ستم نکند ا گفتم: ای جوان مرد، در چنین جایگه، مثل این سخن نگویند ا بلکه ثنا و دعا خوانند، گفت: اگر داستان و سرگذشت خود با تو بگویم مرا معذور داری، من مردی بودم از منتعمان و توانگران بصره، روزگار به غفلت و بی هوته به سر آورده و نفس خویش بر هوی و شهوت داشته، نا کردنی در شرعی کردم و کردنی فرو می گداشتم ا به نادانی و ستم سردر نهاده و از قهر و خشم حق نا آگاه بوده، تاروژی بر کنار شط بر صیادی گذشتم که ماهی بزرگی صید کرده بود، آن ماهی را به زور و ستم از وی بستدم و از دعا و سوز دل او نیندیشیدم، چون بخانه آمدم، آن ماهی را بریان کرده خوردم، ناگاه دست من سیاه شد ا طیب را خواندم تا معالجت کند، طیب گفت: این کف دست را باید از خود جدا کنی ورنه به تمام دست سرایت می کند ا کف دست را جدا کردم، بالای کف تا باز و سیاه شد، آنرا نیز جدا کردم ا هنوز درد می افزود، از سختی درد به خواب شدم ا گوینده ای بر من بانگ زد که برو صیاد را ببین و گرنه تمام تن تو سیاه گردد ا از خواب در آمدم و مرا به کنار شط بردند، به پای صیاد افتادم و عذر همی خواستم، صیاد گفتم: این درمان نه کار من است آنگاه مرا برداشتند و به محلی دیگر بردند، دخترکی پانزده ساله در حال نماز بود چون مرا دید نماز را کوتاه کرد تا سلام باز داد آنگاه گفت: ای پدر تو را چه رسد؟ شرح حال باز گفتم، دخترک روی سوی آسمان کرد و گفت: ای مولای من، تو را شتاب زده در کیفی برداشتم، به حق بجاه من در پیشگاه تو، بازوی این مرد را به وی بازگردان، فوراً دست من به حال اول بازگشت ا

۵۲- هَذَا ابْتِلاَغٌ لِّلنَّبَاتِ سِ. آیه. این آیت از جوامع قرآن است که مصطفی گفت: به من جامعه های کلمات داده شده، و در قرآن از این گونه بسیار است، هر آیتی از آن به جای کتابی است که اگر از آسمان برای امت بجای این نیامدی، ایشان را در آن غنا وافی بودی و در دین ایشان تمام بودی، نبینی در یک آیت که چگونه در آن همه گونه دانشها و رکنهای دین و وجوه شریعت و حکمت و درهای حقیقت در آن جمع کرده. هم قرآن را مدح است و هم شریعت را، هم وعظ را پیغام است و هم تنبیه را، هم رحمت را بسط است و هم حجت را.

این آیت ستایش قرآن است و تصدیق قصه آن، و برداشت قدرت آن و تعظیم منت بدان، و جهانیا را تنبیه بدان، و باز نمودن این نکته است که از مردم در آن چیزی نیست، بلکه بلاغ است که به مردمان رسیده، کلامی پاک و پیغامی درست از خدای جهان که با آن خلق را انداز دهند و در این انداز باز الزام حجت به دشمنان است و بنای همه تهدیدها است که در قرآن است و پایه همه حدها و همه نهی منکرها که بر مؤمنان واجب است و اینکه باید بدانند که خدا خدای یکتا و یگانه و بی همتا است. و این باز خود دلیل است بر اینکه ایمان سمعی است که توحید را در بلاغ بست، و بلاغ هم سمعی است، چه که پیغام شنیدنی است. از اینجا گفتند که دین اسلام سمعی است که ایمان را شنیدن مایه است، و عقل آنرا پیرایه است.

نکته مهم آنکه در هر آیت از قرآن که: در آن ذکر نامی از نامهای خدا یا صفتی از صفتهای او است، یا اشارتی فراذات وی یا کلمه ای از مدح او و هر چه در عالم پیدا است از آیات و روایات قدرت او، و صنایع و عجایب فطرت او، آنها همه در زیر این کلمه (توحید) است، پس این کلمه خزینه است از علم و قاعده ایست از اصول دین تا اینکه فرمود:

... وَ لَیْسَ کَکَیْزِ الْوَالِدِ الَّذِیْ یُؤْتِی الْوَلَدَ مِمَّا یُرِیْدُ وَ یَعْلَمُ مَا فِی سُدُورِیْهِمْ وَ یَعْلَمُ مَا یُخْفُونَ مِنْ شَیْءٍ وَ یَعْلَمُ مَا یُجْرِمُونَ وَ یَعْلَمُ مَا یُجْرِمُونَ وَ یَعْلَمُ مَا یُجْرِمُونَ وَ یَعْلَمُ مَا یُجْرِمُونَ وَ یَعْلَمُ مَا یُجْرِمُونَ

وزیرک دلان را نزد خداوند مقدار است. و نازیرکان بر آفریدگار خوار، چه که از خداوند کسی پند پذیرد که دل با او دارد، و از او شرم دارد و به خدا کسی گروید که نیاز خود به او داند و مهر خود را بر او نهد که ویراشناسد و او را پیش چشم خویش دارد.

سوره - ۱۴ - حجر - (مکی) ۹۹ آیه

تفسیر لفظی

جز و چهاردهم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (بنام خداوند بخشنده مهربان)

۱- اَلرَّآءِیْنَ اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَ کَانَ عٰوَدَتُهُمْ اِلٰی الْکُفْرِ اَشَدَّ مِنْ اَوَّلِیْنِیْهِمْ وَ کَانَ عٰوَدَتُهُمْ اِلٰی الْکُفْرِ اَشَدَّ مِنْ اَوَّلِیْنِیْهِمْ

و باز نماینده است:

۲- رَبُّمَا یُوَدُّ الدِّیْنَ کَافِرًا وَ اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَ کَانَ عٰوَدَتُهُمْ اِلٰی الْکُفْرِ اَشَدَّ مِنْ اَوَّلِیْنِیْهِمْ وَ کَانَ عٰوَدَتُهُمْ اِلٰی الْکُفْرِ اَشَدَّ مِنْ اَوَّلِیْنِیْهِمْ

۳- ذَرُّهُمْ یَا کُفْرًا وَ اَوَّلِیْنِیْهِمْ اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَ کَانَ عٰوَدَتُهُمْ اِلٰی الْکُفْرِ اَشَدَّ مِنْ اَوَّلِیْنِیْهِمْ وَ کَانَ عٰوَدَتُهُمْ اِلٰی الْکُفْرِ اَشَدَّ مِنْ اَوَّلِیْنِیْهِمْ

و درازی آرزو، آنان را مشغول دارد، پس بزودی خواهند دانا و آگاه شد

۴- وَ مَا اَهْلُ الْکُفْرِ مِنْ قَرِیْبَةٍ اِلَّا وَ اَلْکِتَابُ مَعْلُوْمٌ مَا مَرَدَمٌ هِیْجَ شَهْرِیْ رَا هَلَاکَ نَکَرَدِیْمَ مَکْرًا نَکَ حَکَمِی

و تقدیری از جانب ما بود که هلاکت و مدت مهلت در آن کتاب دانسته شده است.

۵- مَا تَسْتَبِیْحُ مِنْ اٰمَةٍ اَجَلُهَا وَ مَا یَسْتَبِیْحُ مِنْ اٰمَةٍ اَجَلُهَا وَ مَا یَسْتَبِیْحُ مِنْ اٰمَةٍ اَجَلُهَا وَ مَا یَسْتَبِیْحُ مِنْ اٰمَةٍ اَجَلُهَا

مرگ حتمی.

۶- وَ قَالُوْا یٰ اٰیةَ اللّٰهِ نَزَّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ اِنَّکَ لَمَعْلُوْمٌ کَافِرًا وَ کَانَ عٰوَدَتُهُمْ اِلٰی الْکُفْرِ اَشَدَّ مِنْ اَوَّلِیْنِیْهِمْ وَ کَانَ عٰوَدَتُهُمْ اِلٰی الْکُفْرِ اَشَدَّ مِنْ اَوَّلِیْنِیْهِمْ

و یاد آوری بر او فرو فرستادند، همانا تو دیوانه ای